



ژاکب سورڈلف
(۱۸۸۵-۱۹۱۹)

ژاگب سورڈُف

(۱۸۸۵-۱۹۱۹)

به قلم همسرش (کلودیا سورڈلوا)

ترجمه: ح. قائمیان

ژاکب سورڈلف

ژاکب سورڈلف

Yakov Sverdlov (1885-1919)

نویسنده: کلودیا سورڈلوا

Klavdia Novgorodtseva (Sverdlova) (1876-1960)

مترجم: ح. قائمیان

چاپ اول: انتشارات یاشار (تهران ۱۳۵۸)

چاپ دوم: الکترونیک (اسفند ۱۴۰۱)

فهرست

- ۱..... در نیژنی نو گورود
- ۴..... قدم‌های اولیه‌ی یک کارگر انقلابی
- ۷..... مشایعت گورکی
- ۱۰..... در سورموو
- ۱۷..... یک انقلاب پیشه
- ۲۴..... حبس، تبعید، فرار
- ۲۷..... نامه‌های زندان و تبعید
- ۴۰..... با استالین
- ۵۱..... تدارک انقلاب سوسیالیستی
- ۵۷..... اولین رئیس اجراییه‌ی کمیته‌ی مرکزی شوراهای روسیه
- ۷۲..... سوردلف و دفاع از کشور
- ۷۹..... مرگ در حین انجام وظیفه

پیش‌گفتار انتشار مجدد

کتاب حاضر مروری بر زندگی یکی از بزرگ‌ترین بلشویک‌های هم‌رزم لنین در فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای روسیه در قبل، حین و بعد از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ است که به قلم همسر وی به نگارش در آمده است؛ زندگی یک انقلابی کمنیست که در پیوندی ناگسستنی با مبارزه‌ی طبقه و حزب قرار دارد. برای هر کمنیستی درس‌آموزی از راه و روش زندگی انقلابیون و اخلاق این معلمین تاریخ ضرورت دارد. برجسته‌ترین خصلتی که همیشه همراه کمنیست‌های بزرگ تاریخ بوده، ایمان به حقیقت و وفاداری به آن است. وظیفه‌شناسی و پیگیری مستمر مبارزه‌ی سیاسی که از این ایمان برخاسته است چراغ راه هر یک از ماست. اما این «وظیفه» و «پیگیری» امروز برای ما کمنیست‌ها واجد کدامین معنای پراتیکی است؟

این پرسش که «وظیفه‌ی یک کمنیست چیست؟» در هر مقطع و برهه‌ی تاریخی به سراغ هر یک از ما می‌آید. اگرچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد که به فراخور موقعیت سیاسی و اجتماعی پاسخ به این پرسش متغیر باشد ولی خطوط کلی مسیر هر مبارز کمنیستی قابل دست‌یابی است. یکی از ساده‌ترین راه‌های کشف این موضوع برای ما خواندن زندگی‌نامه‌ی مبارزین بزرگ تاریخ جنبش کمنیستی و آشنایی با اخلاق و روحیات این معلمان راه سوسیالیسم است. در روزگاری که با انواع اخلاقیات نسبی‌گرا، لذت‌جو، ساتیمانتال و معذوب در زندگی سودجویانه مواجه هستیم، بازگشت به اخلاق انقلابی و راه و روش یک

کادر بلشویک همچون سوردلف نه یک تفرح ایده آلیستی مطالعاتی بلکه وفاداری همه‌جانبه به سبک کار مارکسیست-لنینیستی است.^۱

یک کمونیست یک کادر کمونیست است ولاغیر. اما کادر شدن فرایندی فردی، غرغر در باب مصائب سرمایه‌داری و یا فقط لقلقه‌ی برخی گفتارهای مبلغان پیشین و معاصر چپ‌گرا نیست. وظیفه‌ی یک کمونیست پراتیک کردن سازمان کمونیستی در پیوند با سایر کادرهای کمونیست است. پس کمونیست بودن کادر حزب کمونیستی بودن است. کمونیست شدن طبقه‌ی کارگر نه به معنای پذیرفتن کمونیسم از سوی اکثریت طبقه‌ی کارگر بلکه سازمان یافتن اقلیت طبقه در حزب کمونیست از طریق هسته‌های کارگری و کمیته‌های کمونیستی حزب است. لذا کمونیست در هسته‌ها و کمیته‌ها سازمان می‌یابد و سلول‌های اندام حزبی را تشکیل می‌دهد. این اصول است.^۲ سخن گفتن بر مبنای ادبیات یک خط سیاسی مشخص «پیگیری» کمونیسم است یا سازمان دادن کارگران برای پیگیری مطالبات‌شان؟ سوردلف و سایر بلشویک‌هایی چون استپان شاهومیان، کارل رادک، ایوان بابوشکین و ... به ما آموختند که دومی بدون اولی چیزی نیست جز خارج شدن از راه و روش مبارزاتی لنین و هر گاه یک کمونیست از خط سیاسی کمونیستی خارج شود، دیر یا زود به فرصت‌طلبی بدل می‌گردد که مجاز به دست‌آویزی به هر انحراف باب روز خواهد شد. لذا پیگیری یک کمونیست، پیگیری عملی بیان سیاسی پرولتاریا از زبان حزب کمونیست است. در زمانه‌ی بلشویک‌ها

^۱ برای درک واضح‌تر حزب و وظایف سبک کاری بنگرید به جزوه‌های «اصول سازمان حزب (کمیترن ۱۹۲۱)»، «حزب و طبقه (اسنادی از کمیترن و حزب کمونیست ایتالیا)»، «تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین» اثر گنورک لوکاج.

^۲ از باب تشریح اصول بنگرید به مقاله‌های «نامه‌ای به یک رفیق در مورد وظایف سازمان‌دهی ما» نوشته‌ی لنین و «سیاست کلیت، سیاست پرولتاریا»، در افزوده به انتهای کتاب «استراتژی و تاکتیک‌ها»، نوشته‌ی جان ریز (نشر اینترنتی).

این مهم از طریق نشریات حزبی به کادرها انتقال می‌یافت و رابطه‌ی کادر با حزب چیزی نبود جز عضویت در کمیته‌ی حزبی و مبارزه بر مبنای ادبیات حزب بلشویک. مبارز بلشویک نه تن به هیجانات تروریستی نارودنیک‌ها داده و نه تسلیم ورکرسم-اکونومیسمنشویک‌ها می‌شود. یک کادر بلشویک نه تنها با بورژوازی می‌جنگد بلکه با انحرافات تروریستی و اکونومیستی زمانه‌ی خود نیز مبارزه می‌کند. سوردلف مصداق بارز چنین مبارزی است.

خواننده در نظر داشته باشد کتاب‌های «یادها» (اثر نادژدا کروپسکایا)، «لنین جوان» (اثر لئون تروتسکی)، «فلیکس یعنی خوشبختی» (اثر یوری کورولکوف)، «نینا» (اثر ثابت رحمان)، «بیست سال کار مخفی در روسیه (خاطرات یک کادر بلشویک)» (اثر سیسیلیا بابروفسکایا)، «مرد انقلابی و ابزار کارش» (اثر ای. اچ. کار)، «ده روزی که جهان را لرزاند» (اثر جان رید)، «آنتونیو گرامشی، زندگی مردی انقلابی» (اثر جوزپه فیوری)، «زن شورشی (زندگی و مرگ رزا لوگزامبورگ)» (اثر ماکس گالو)، «اخلاق انقلابی» (اثر هوشی مینه) و ... نمونه‌هایی از زندگی‌نامه‌ها و داستان‌های تاریخی کمونیست‌های مبارز است و لازم است تک تک آن‌ها از سوی کمونیست‌ها مطالعه گردد و انقلابی زندگی کردن را از آنان بیاموزد. امید است روزی که پرچم سرخ سوسیالیستی در دستان کادرهایی به اهتزاز در آمد که امروز زندگی‌نامه‌ی سوردلف را مطالعه می‌کنند، فراموش نکنند که رنج‌ها و سختی‌های مبارزه‌ی کمونیستی برای ساختن تاریخ نتیجه‌ی چه مبارزات جان‌فشانانه‌ای بوده است. همانا کمونیست بودن نه تنها ادای دین به تاریخ بلکه خود زندگی است.

اسفند ۱۴۰۱

در نیژنی نو گورود^۱

جایی که ولگا و اکا به هم می‌رسند، روی قسمت مرتفعی از ساحل، شهر کهنه‌ی نیژنی نو گورود قرار گرفته است. روزی این شهر یکی از مراکز مهم کشور روسیه بود و برای مؤسسات تجارتي و صنايع دستي و بازارهاي پرتوتش شهرت به‌سزايي داشت. بعدها قدرتي دورتر از اين شهر، در جانب ديگر ساحل رود، ناحيه‌ي صنعتي سورموو ايجاد شد و نيز رشته‌ي مهم خط‌آهني که شرق و غرب کشور را به هم می‌پيوست از نيژني نو گورود عبور مي‌کرد. از آن پس منظره‌ي اين شهر تغيير کرد. نيژني که شهري تجارتي بود سريعاً به شهر صنعتي تبديل مي‌شد، ولي از تغييرات اساسي بي‌خبر نبود. مثل سابق ثروتمندان بر کليه‌ي شئون حياتي تسلط داشتند و فقيران و کارگران مانند محکومين به اعمال شاقه به کار خود ادامه مي‌دادند. ثروت و فقر، توان‌گري و تهيدستي، سيري و گرسنگي در جوار يکديگر وجود داشت. در همين شهر روز چهارم ژوئن ۱۸۸۵ ژاکب ميخائيلوويچ سوردلف يکي از مؤسسين حزب بلشويک و بنيان قدرت شوروي، همکار انقلابي لنين و رفيق نامي استالين، متولد شد. دوران کودکی و بلوغ ژاکب در اين شهر گذشت و هم در اين شهر وجدان انقلابي او تشکيل و فولادش در کوره‌ي مبارزات انقلابي آبدیده شد. سوردلف از خانواده‌هاي کارگر و بي‌چيز بود. پدرش دکه‌ي محقر گراورسازي داشت و براي تأمين معاش خانواده‌ي خویش مجبور

^۱ نيژني نوگورود، امروز گورکی نامیده می‌شود.

بود با زن خود از صبح تا شام بدون وقفه کار کند. ولی با وجود تنگدستی و سختی معیشت، از تربیت فرزندان خود غافل نبود. ژاکب را به مدرسه فرستادند. ژاکب جوان در مدرسه به علت ذکاوت و هوش سرشارش از همسالان خود متمایز بود. رفقای او را برای بی‌پروایی، هوش و درستکاریش بسیار دوست می‌داشتند. هیچ‌گاه ژاکب از انجام وعده‌های خود سر باز نمی‌زد و به رفقای خود خیانت نمی‌کرد. نفوذ کلام و تأثیر خلل‌ناپذیری در رفقای خود داشت.

ژاکب به مطالعه شوق وافری داشت. در اوایل امر هر کتاب و نوشته‌ای که پیدا می‌کرد می‌خواند ولی بعد برای مطالعه خود نقشه‌ی معینی تنظیم کرد و بیشتر، کتاب‌هایی را برای خواندن انتخاب می‌کرد که بهتر می‌توانستند در شناسایی محیط به او کمک کنند. ژاکب در مطالعه بسیار سریع بود و به اصطلاح «کتاب‌ها را می‌بلعید». چابکی در عمل و سرعت انتقال از صفات مخصوص سوردلف بود. آموزش‌های دولتی نمی‌توانست حس کنجکاوی و روح پژوهندگی این دانش‌آموز جوان را راضی کند و چون ژاکب چیزهایی را که در مدرسه می‌آموخت می‌توانست با تفصیل بیشتری در خارج پیش خود فرا گیرد لذا کم‌کم به دروس مدرسه بی‌علاقه شد و از حس احترامش نسبت به معلمین کاسته شد و اختلافات او و مدیر مدرسه شدت پیدا کرد. بالاخره ژاکب مجبور شد قبل از پایان سال پنجم ترک مدرسه گوید. در سال ۱۹۰۰ مادر ژاکب درگذشت و با مرگ او پیوستگی‌های محکم خانوادگی از هم گسیخت. ژاکب که در این موقع پانزده ساله بود مجبور شد خود راه زندگی خود را انتخاب کند و معاش خویش را تأمین نماید؛ پس به جست‌وجوی شغل پرداخت. ژاکب از نمایشنامه نسخه برمی‌دارد، تدریس می‌کند، منشی یکی از فلاحین محل می‌شود،

در داروخانه‌ای به کارآموزی می‌پردازد. ضمناً با کوششی خستگی‌ناپذیر به مطالعات و تحقیقات خود نیز ادامه می‌دهد و در ظرف چند ماه به‌قدر چندین برابر آن‌چه را که در مدرسه طی سال‌ها ممکن بود بیاموزد، فرامی‌گیرد. ژاکب با پانوف کتاب‌فروش، عضو پیشین حزب «ناردنایولیا» آشنا شد. در آن زمان، همه‌ی روشنفکران پانوف را به‌واسطه‌ی فهرستی که از «کتاب‌های خانگی» (به‌منظور کسانی که بخواهند پیش خود تحصیل کنند) منتشر کرده بود می‌شناختند. سوردلوف در اثر آشنایی با پانوف توانست به کتاب‌های ممنوع یا نیمه‌قانونی از قبیل «گذشته‌ها در افکار من» نوشته هرتسن و کتاب «سیری و تبعید» نوشته کنان دسترسی پیدا کند. قهرمانان فراموش‌نشده‌ی کتاب‌های اسپارتاک و اوود، سال‌های متمادی در قلب ژاکب محبوبیت داشتند. کتاب‌های تازه و معلومات جدید به او کمک کرد که دنیای اطراف خویش را بهتر بشناسد و افق دانش خویش را وسیع‌تر کند. نیژنی محل مورد اطمینان دولت بود. به همین جهت حکومت تزاری جوانان انقلابی را به آن‌جا تبعید می‌کرد.

ژاکب در این شهر با انقلابیون بسیاری آشنا شد، از آن جمله است سوموف دانشجوی سابق و دوست نزدیک ماکسیم گورکی که ژاکب تحت نفوذ وی واقع شده بود. نویسنده‌ی بزرگ «ماکسیم گورکی» در نیژنی اقامت داشت و مرکز کلیه‌ی قوای انقلابی این شهر را تشکیل می‌داد. تمام مردان نخبه‌ی شهر گرد او جمع شده بودند. آثارش آتش‌کینه‌ی خلق را علیه رژیم استثمار تیزتر می‌کرد و مردم را به مبارزه برمی‌انگیخت. در این موقع میوه‌ی افکار انقلابی در وجدان توده‌ها در حال رسیدن بود. مردم دائماً این جمله از منظومه‌ی «پیک طوفان» اثر ماکسیم گورکی را با امیدواری تمام تکرار می‌کردند:

«طوفان! به زودی طوفان شروع خواهد شد!»

افکار مبارزه انقلابی در قلب سوردلف جوان انعکاسی سریع داشت. لنین راجع به سوردلف چنین می‌گوید: «در دوره‌ی اول فعالیتش، که هنوز در سنین بلوغ بود و وجدان سیاسی او کاملاً تشکیل نشده بود خود را در دم کاملاً وقف انقلاب کرد. در این موقع، یعنی اوایل قرن بیستم، رفیق سوردلف در نظر ما نمونه‌ی کامل یک فرد انقلابی و مردی که خود را سالیان دراز، ده‌ها سال روحاً و جسماً بدون قید و شرط در اختیار انقلاب گذاشته و از زندان به تبعیدگاه و از تبعیدگاه به زندان منتقل شده باشد، جلوه می‌کرد و همان صفاتی را که انقلابیون طی سال‌های متمادی مبارزه کسب می‌کنند دارا بود.»^۱

قدم‌های اولیه‌ی یک کارگر انقلابی

پاییز سال ۱۹۰۱ کمیته‌ی حزب سوسیال دمکرات روس در نیژنی تشکیل گردید و کارگرانی که تمایلات انقلابی داشتند دست به کار شدند. سوردلف که از جان و دل خود را وقف سازمان حزبی نیژنی نو گورود کرده بود به نگاهداری مطبوعات غیرقانونی و انتشار تراکت‌های^۲ حزب کمک می‌کرد. این کار مهارت و زرنگی خاصی لازم داشت.

سوردلف یک عده از جوانان آزموده و مورد اطمینان را مأمور توزیع مخفیانه‌ی تراکت‌های حزب کرد. این جوانان به چابکی وارد جمعیت‌ها می‌شدند و تراکت‌ها را آهسته درون گاری‌ها یا در جیب دهقانانی که به نیژنی می‌آمدند می‌گذاشتند. مأموریت‌های دیگری

^۱ آثار کامل لنین، جلد بیست و چهارم، صفحه ۸۰، چاپ روسی.

^۲ تراکت یعنی نشریه‌ی کوچک راجع به موضوعات سیاسی و غیره و آگهی‌هایی که مجاناً پخش می‌کنند.

نیز به ژاکب محول می‌شد. ژاکب با استفاده از کارگاه پدرش مهره‌های مورد احتیاج حزب را می‌ساخت و سعی می‌کرد که وضع عملیات مخفی را سر و صورتی بدهد. این جوان فعال و باهوش که در جریان حوادث روز راهی که می‌بایستی در پیش گیرد را به خوبی تشخیص می‌داد و مأموریت‌های حزبی را دقیقاً اجرا می‌کرد، مورد اعتماد و اطمینان حزب بود. به‌جای مأموریت‌های ساده، مشاغل پیچیده و مهم حزبی به او محول گردید و به مقام «مبلغ» و «ناشر مرام» ارتقاء یافت و مسئول اداره‌ی حوزه‌ها شد. این حوزه‌ها در منزل یکی از اعضا تشکیل می‌شد و هر شش یا هشت نفر گرد میزی که سماوری در وسط آن می‌جوشید، می‌نشستند. اگر کسی از خارج وارد می‌شد حوزه را مجلس دوستانه‌ای برای صرف چای می‌پنداشت. ولی پس از تشکیل جلسه، مبلغ جوان از جیب خود جزوه‌ی خاکستری رنگی که در مطبوعه‌ی سرّی به چاپ رسیده بود بیرون می‌آورد و شروع به صحبت می‌کرد. معلوم نیست که اگر ژاندارم‌های تزاری گفته‌های وی را کشف می‌کردند چه به روزگار او و مستمعین او می‌آوردند. سوردلف برای حضار محرومیت‌های کارگران و دهاقین روسیه تزاری و بیدادگری‌های رژیم وقت را که بر اساس استثمار قرار داشت تشریح می‌کرد و توضیح می‌داد که چگونه سلطنت مستبدانه‌ی تزار بی‌رحم‌ترین دشمن توده است.

«راه‌هایی از این زندگی جهنمی چیست؟ فقط یک راه خلاصی موجود است و بس: کارگران و دهقانان باید قوای خود را متمرکز کنند و بنای رژیم منحوس تزاری را واژگون کنند و کلیه‌ی استثمارکنندگان را از اجتماع خود بیرون رانند و سازمان نوینی که با ایده‌آل‌های آن‌ها مطابقت داشته باشد برقرار سازند. راه علاج دیگری وجود نداشت و نمی‌تواند وجود

داشته باشد. فقط با مبارزه انقلابی علیه استمارکنندگان و بیدادگران است که ما می‌توانیم زندگانی آزاد و مرفهی را برای خود تأمین کنیم.»

مستمعین با حالتی آمیخته به تعجب و تحسین به نطق جوان، که آن‌ها را دلیرانه به مبارزه‌ی حیات و مرگ دعوت می‌کرد، چشم دوخته و مفتون فصاحت و شجاعت وی شده بودند. سوردلف چندین حوزه را در نقاط مختلف شهر اداره می‌کرد. قسمت اعظم اعضای این حوزه‌ها را جوانان شهر از قبیل شاگرد خیاط، کفاش و حروف‌چین تشکیل می‌دادند. دختران نیز به این حوزه‌ها رفت و آمد داشتند. همه از کار کمرشکن و استعماربی‌رحمانه‌ای که به آن‌ها تحمیل می‌شده است ناله می‌کردند. گفته‌های این مُبلِّغ جوان که برای آن‌ها آشنا و مفهوم بود به قلب آن‌ها می‌نشست و تا اعماق روح آن‌ها تأثیر می‌کرد. تخم افکار انقلابی در زمین مساعدی پاشیده می‌شد. ژاکب با دقت خاصی خود را برای کار حوزه‌ها آماده می‌کرد. گاهی تمام شب را به خواندن کتاب‌های لازم و طرح نقشه می‌گذراند. ژاکب اوقات فراغت خود را به مطالعه صرف می‌کرد. کتاب‌های مارکس، انگلس و لنین مباحب جدانشدنی وی بودند. ایسکرا^۱ روزنامه سزّی لنین که در خارج به چاپ می‌رسید در میان انقلابیون نیژنی دست‌به‌دست می‌گشت. زیرعنوان روزنامه این جمله مشاهده می‌شد:

«از جرقه شعله برخواهد خواست»

^۱ ایسکرا یعنی جرقه.

لنین در هر شماره، مردم را به تشکیل یک حزب نیرومند دعوت می نمود. مسائل بسیاری را برای توده روشن می کرد و خوانندگان را به وظایف اجتماعی آشنا می ساخت. لنین در شماره ی اول روزنامه ی خود چنین می نویسد:

«ما باید به خاطر داشته باشیم که مبارزه بر ضد حکومت، به منظور انجام فلان تقاضا یا تحصیل فلان امتیاز از منازعات ناچیز مقدماتی ما با دشمن محسوب می شود، جنگ قطعی در پیش است. دشمن که باران گلوله و خمپاره بر سر ما فرو خواهد ریخت و مهم ترین مبارزین ما را به خاک هلاکت خواهد افکند، با تمام قدرت مقابل ما ایستاده است. ما باید این دژ را تصرف کنیم و تصرف خواهیم کرد به شرطی که قوای پرولتاریا و تمام انقلابیون کشور را در حزبی واحد که همه مردان شایسته روسیه را به سوی خود خواهد کشید متمرکز نماییم. فقط در این صورت پیش گویی مهم کارگر روس الکسیف صورت تحقق خواهد پذیرفت: «بازوان نیرومند دنیای کارگر بلند خواهد شد و یوغ استبداد را که تحت حمایت سرنیزه ی سربازان قرار دارد به ذرات گردوغبار تبدیل خواهد کرد.»»

سوردلف یکی از هواخواهان جدی لنین بود و در هر کاری از او پیروی می کرد. وی از راهی که لنین نشان داده بود هرگز منحرف نشد.

مشایعت گورگی

در اوایل ماه نوامبر ۱۹۰۱ در نیژنی شایع شده بود که ژاندارمها می خواهند گورگی را از نیژنی خارج کنند زیرا برای او، اقامت در این شهر ممنوع است. ما کسیم را بدون محاکمه

از شهر اخراج می‌کردند. علت این اخراج را رسماً «نفوذ مضر گورکی روی جامعه» ذکر کرده بودند. ژاندارم‌های نیژنی به پترسبورگ اطلاع داده بودند که: «نفوذ گورکی بین کارگران ممکن است سبب پیش‌آمدهای نامطلوبی بشود.» حکومت تزاری تصمیم گرفت گورکی را از نیژنی براند تا وی را از شهر انقلابی سورموو دور کرده باشد. اقامتگاه جدید گورکی ارزاماسل، شهر کوچکی که اهالی آن را بورژواها و کارمندان متقاعد تشکیل می‌دادند، تعیین شد. ولی در اثر فشار دوستان گورکی، لئون تولستوی، مقامات دولتی مجبور شدند به نویسنده‌ی بزرگ که به سل سینه مبتلا شده بود اجازه دهند که چند ماه در کریمه به سر برد. در موقع حرکت گورکی از نیژنی مراسم وداع اهالی به تظاهرات شدید انقلابی تبدیل شد. مدتی پیش از حرکت، ترن‌گار از دانشجویان و کارگران مملو بود. سوردلف شخصاً با این نویسنده‌ی شهیر آشنایی داشت. به کمک او ژاکب توانسته بود کتاب‌خانه‌ای در سورموو برای کارگران تأسیس کند. کتاب‌های این کتاب‌خانه را گورکی خود انتخاب و خریداری کرده بود. خبر اخراج گورکی ژاکب را سخت منقلب کرد. لذا در موقع انجام مراسم وداع تنفر خود را نسبت به اعمال مقامات تزاری علناً ابراز داشت. ظاهر شدن گورکی در گار سبب بروز احساسات شدید و کف‌زدن‌های پرشوری شد. همه فریاد می‌کشیدند: زنده باد ماکسیم گورکی، مرده باد استبداد، مرده باد قوای اهریمنی. یکی سرود «مارسیز» را زمزمه کرد دیگران با او همراهی کردند. اعضای پلیس مخفی ساعت حرکت ترن را جلو انداختند. جمعیت از گار حرکت کرده و پس از عبور از خیابان «بلشایاپوکرووکا» در حالی که سرود می‌خواندند پیش می‌رفتند و صفوف آن‌ها به تدریج بزرگ‌تر می‌شد. ژاندارم‌ها که به هیچ وجه انتظار چنین تظاهرات متشکل و منظمی را نداشتند دست و پای خود را گم کردند و نتوانستند نمایش دهندگان را متفرق کنند. میتینگی جلوی شهرداری داده شد. سوردلف بین

جمعیت، کارگران و پیشه‌وران را خطاب قرار داده و به آن‌ها علل این تظاهرات را چنین شرح می‌داد: «گورکی برای آن چیزی محکوم به اخراج از نیژنی شد که هزاران نفر از برجسته‌ترین مردمان برای خاطر آن چیز به حبس، تبعید و اعمال شاقه محکوم می‌گردند و نابود می‌شوند: یعنی برای حقیقت. گورکی را به این جهت از شهر بیرون کردند که وی وضع رقت‌بار ما را برای ما تشریح می‌کرد. او فقط یک اسلحه داشت و آن قلم او بود و یک قوه داشت و آن فکر او بود که گورکی آزادانه آن را بیان می‌کرد و همین بیان آزادانه‌ی فکر بود که موجبات تبعید این نویسنده شهیر را فراهم کرد. کسانی که گورکی را از ما دور می‌کنند مدعی هستند که وی در مردم و نسل جوان این شهر نفوذ سوئی داشته است. ما اکنون اعلام می‌داریم که به‌عکس، این نفوذ بسیار نیکو بود و با این تظاهرات نشان می‌دهیم که گورکی را برای آزادی بیانش چه قدر دوست داریم.»

پس از اعلام یکی از دانشجویان که «از ظلم و بیدادگری در این دیار اثری باقی نخواهد ماند و ملتی بزرگ و نیرومند به‌وجود خواهد آمد» تظاهرات پایان یافت. خبر حادثه‌ی انقلابی فوراً در روزنامه‌ی «ایسکرا»ی لنین منعکس شد. در شماره‌ی سیزدهم و بیستم دسامبر ۱۹۰۱ لنین در مقاله‌ای که عنوان آن «شروع تظاهرات» است چنین می‌نویسد: «به‌طوری که می‌بینیم در نیژنی، مسکو، خارکف، به علل مختلف تظاهراتی به‌عمل می‌آید. همه‌جا جنبش توده‌ها توسعه می‌یابد و لزوم متمرکز کردن این جنبش و تبدیل آن به یک سیل خروشان علیه استبداد بیش از پیش محسوس می‌گردد. تظاهرات کوچک ولی موفقیت‌آمیزی که در هفتم نوامبر در نیژنی به‌عمل آمد به‌مناسبت مشایعت ماکسیم گورکی بود، نویسنده‌ای که در تمام اروپا مشهور است و تنها اسلحه‌ی او، همان‌طوری که ناطق تظاهرات نیژنی گفته است،

عبارتست از آزادی بیان. گورکی را بدون محاکمه به فرمان حکومت استبدادی از مسقط‌الرأس اخراج کردند».

در همان شماره‌ی ایسکرا در ستون «اخبار مبارزات انقلابی» چنین نوشته بود: «در نیژنی در هفتم نوامبر گورساک دانشجو و سوردلف دانش‌آموز سابق که مضمون به شرکت در تظاهرات هفتم نوامبر بودند تحت توقیف درآمدند.» سوردلف زندانی شد ولی این انقلابی جوان به هیچ‌وجه خود را نباخت. همین‌که از حبس خارج شد با فعالیت بیش‌تر به عملیات انقلابی خود ادامه داد. وقتی سوردلف اطلاع پیدا کرد که روزنامه ایسکرا با حرارت زیاد از تظاهرات هفتم نوامبر پشتیبانی کرده است بی‌اندازه خرسند شد و با شوق وافر قسمت آخر مقاله‌ی لنین را تکرار می‌کرد: «وقتی در همه‌جا جرقه‌ی خشم مردم شروع به جهش می‌کند و مبارزه‌ی علنی ظاهر می‌شود قبل از همه‌چیز یک جریان قوی هوای تازه لازم است تا جرقه‌ها بتوانند به شعله‌های بزرگ تبدیل شوند».

در سورموو

کمیته‌ی حزب در نیژنی به سوردلف مأموریت مهمی که مسئولیت زیادی در برداشت محول کرد. این مأموریت عبارت بود از تأسیس یک چاپ‌خانه‌ی سرّی و می‌بایستی طوری انجام شود که ماهرترین مأمور پلیس به کشف آن قادر نباشد. برای این منظور محل مناسبی در سورموو تعیین شد و لوازم کار فراهم شد. از آن پس تراکت‌های انقلابی شامل تفسیر حوادث روز، در همه‌جا در کارخانه‌ها، فابریک‌ها، قزاق‌خانه‌ها و مدرسه‌ها دیده می‌شد.

در کارخانجات آهن سازی سورموو مزدها را تقلیل داده بودند. این تصمیم آتش خشم کارگران را برانگیخت. روز بعد تراکت‌های چاپ‌خانه سوردلف در این کارخانه ظاهر شد و از عملیات نفرت‌انگیز مدیران کارخانه پرده برداشت. مقصودی که از انتشار این تراکت‌ها بود حاصل شد. به طوری که کارگران می‌گفتند در این تراکت‌ها خوب حساب همه را رسیده بودند، هیچ‌کس فراموش نشده بود، از مکانیسین و بازرس کارخانه گرفته تا خود تزار. دعوتی که از کارگران برای تظاهرات دسته‌جمعی و متشکل به عمل آمده بود از صمیم قلب پذیرفته شد. کارخانه به آتشفشانی که نزدیک به انفجار باشد تبدیل گردید. وضعیت به اندازه‌ای وخیم بود که دولت مجبور شد عده‌ای ژاندارم به‌سوی سورموو بفرستد. تراکت‌ها با احتیاط زیادی، معمولاً شب چاپ می‌شد. ژاکب تمام کوشش خود را به انجام این کار جدید مصروف می‌داشت و در مدت کوتاهی به کلیه‌ی رموز و فنون چاپ آشنا شد. مساعی ژاندارم‌ها برای کشف چاپ‌خانه‌ی سرّی به کلی بی‌نتیجه ماند. سوردلف نشان داد که برای عملیات مخفی شایستگی زیادی دارد. چاپ‌خانه به‌طور منظم کار می‌کرد و عده‌ی تراکت‌های انقلابی که مردم را به مبارزه علیه استمارکنندگان می‌خواند روزه‌روز افزایش می‌یافت. دولت تزاری برای خفه کردن جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر به کلیه‌ی وسایل وحشیانه‌ای که سالیان دراز مورد آزمایش قرار گرفته بودند متوسل شد. ولی نه حبس نه تبعید و نه اعدام نمی‌توانست جرقه‌ای که در قلب کارگران روشن بود خاموش کند و این جرقه به زودی نیروی جدید و بی‌سابقه‌ای را برمی‌افروخت. تظاهرات اول ماه مه ۱۹۰۲ که به وسیله‌ی کمیته‌ی حزب نیژنی در سورموو ترتیب داده شده بود، در تاریخ جنبش انقلابی روسیه، یکی

از اولین تظاهرات‌های علنی طبقه‌ی کارگر علیه اُتوکراسی^۱ بود. فریاد: «مرده باد اُتوکراسی» که در کوچه‌های گردآلود و فلاکت‌بار ناحیه صنعتی سورموو منعکس شده بود مانند غرش طوفان در سراسر روسیه بیچید. تشکیلات حزبی نیژنی با دقتی هرچه تمام‌تر خود را برای تظاهرات آماده کرده بود. سوردلف شب اول مه را در میان کارگران سورموو گذراند. مطبوعه‌ی سرّی او با شدت بی‌نظیری کار می‌کرد و مرتب تراکت‌های انقلابی، که مردم را به مبارزه دعوت می‌کرد بیرون می‌داد. تراکت‌هایی که هنوز بوی مرکب آن به مشام می‌رسید همان‌طور خشک نشده به سرعت در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و مساکن کارگران توزیع می‌شد و مانند قوی‌ترین ماده‌ی منفجره اثر می‌کرد. صبح روز اول مه کوچه‌های سورموو پر از جمعیت بود. قلب‌ها در درون سینه‌ها می‌تپید و همه منتظر پیش‌آمد تازه‌ای بودند. بعدازظهر همین که دسته‌جات کارگر از کارخانه‌ها بیرون آمدند صف تظاهرکنندگان در خیابان بزرگ «بلشایاشو سینایا» به حرکت در آمد. زالوموف قفل ساز اهل سورموو در جلوی صف حرکت می‌کرد و پرچمی که روی آن به وضوح کامل نوشته بودند «مرده باد اُتوکراسی» در دست داشت. وصف این تظاهرات در کتاب «مادر»، نوشته ماکسیم گورکی، بیان شده است. پس از پایان تظاهرات عده‌ی زیادی از اهالی سورموو، که زالوموف در رأس آن‌ها قرار داشت، توقیف شدند. سوردلف نیز به نوبه‌ی خود در پنجم ماه مه به جرم شرکت در تظاهرات شب اول مه که به مناسبت تشییع جنازه‌ی یکی از دانشجویان به نام ریوریکف به‌عمل آمده بود توقیف شد. ریوریکف یکی از تبعیدشدگان بود و تحت نظر پلیس قرار داشت. این جوان نحیف و

^۱ خودکامگی

مسلول دیگر نمی‌توانست آزارهای پلیس را تحمل کند. مرگ او تمام جوانان انقلابی نیژنی را متأثر کرد. تشییع جنازه‌ی ریوریکف به تظاهرات دامنه‌داری مبدل شد.

محرک اصلی این تظاهرات سوردلف بود. پلیس پس از اطلاع حکم توقیف او را صادر کرد ولی نتوانست او را پیدا کند. بالاخره در پنجم ماه مه او را توقیف و به زندان فرستادند در موقع بازپرسی، کلنل ژاندارمری که دانش آموز جوان و نحیفی را در مقابل خود می‌بیند او را به واسطه‌ی بی‌احتیاطی‌ها و بی‌تجربگی‌هایی که مخصوص دوران جوانی است سرزنش می‌کند و نسبت به پدر و مادر جوان که پسر بی‌تجربه‌شان در اثر «نفوذ شوم» دیگران موجبات ناراحتی خیال و زحمت آن‌ها را فراهم کرده است حس هم‌دردی نشان می‌دهد. کلنل نیز می‌کوشید بفهمد محرک اصلی تظاهرات کیست و تراکت‌هایی که توزیع شده بود در کجا به چاپ رسیده است و چه کسانی آن‌ها را پخش کرده‌اند و کی به سوردلف دستور داده است فریاد «مرده باد اتوکراسی»^۱ بزنند. ژاکب ساکت بود. کلنل او را به زندان، به حبس با اعمال شاقه، به چوبه‌ی دار تهدید کرد ولی ژاکب هم‌چنان ساکت بود. کلنل ناگهان از جا پرید و خواست به جوان سیلی بزند ژاکب خود را عقب کشید ولی سرش را پایین نیانداخت و در حالی که به چشم‌های ژاندارم نگاه می‌کرد گفت: وقت‌تان را بیهوده تلف نکنید من به شما جوابی نخواهم داد. وقتی سوردلف را به زندان برگرداندند رفقا از او پرسیدند:

-خوب! ژاکب، قضایا چطور گذشت؟

-بخیر! ممکن بود از این بدتر بگذرد.

^۱ اتوکراسی یعنی سلطنت مستبده.

ژاکب در محبس مایوس نشد و هر کس او را می‌دید از انرژی و خوش بینی او تمجید می‌کرد. یکی از کارگران انقلابی، وابسته به عملیات مخفی، راجع به ایامی که با ژاکب در زندان گذرانده بود چنین گفت: «همین که زندان‌بان کلوم در را عقب کشید جوانی مو سیاه و متوسط القامه، که روپوش مشکی در بر و عینک پرسی که نوار پهنی به آن آویزان بود به چشم داشت، به سرعت باد داخل شد. با موی سیاه و روپوش مشکی چهره‌اش پریده‌ی زیتونی‌رنگ جلوه می‌کرد. جوانک خوشحال به نظر می‌رسید. روحیه و قیافه‌ی بشاش با کوریدر تاریک و غم‌انگیز زندان تناسبی نداشت. شیطنتش گل کرده بود. برای خوش مزگی کج و معوج راه می‌رفت و سعی می‌کرد تا لب دریچه‌ی زندان بپرد. نگهبانی چاق و ریشو، شبیه مرغ گُرچ، دور و بر جوان می‌گشت. این روح نشاط‌انگیز که به نور خود، زندان تیره‌ی ما را روشنی بخشیده بود هر کسی را مفتون خود می‌کرد. من مجذوب تازه‌وارد شدم و تصمیم گرفتم با او آشنا شوم ...» ژاکب با عقیده‌ای راسخ‌تر راجع به حقانیت راهی که در پیش گرفته است و با تصمیمی محکم‌تر که مبارزه را تا پیروزی قطعی ادامه دهد از محبس خارج شد. از آن به بعد پلیس مراقب جزئی‌ترین عمل او بود. ژاکب مایوس نشد. کارهای خود را در سورموو، که کمیته‌ی حزب در آن‌جا تأسیس شده بود، از سر گرفت. پس از شکست تظاهرات اول مه، کارگران محلی دور حزب بیش‌تر گرد آمدند. حوزه‌ها و جلسات کارگران از نو شروع به کار کرد. در این روزها سوردلف در همه‌جا دیده می‌شد و کارهای سازمانی و تبلیغاتی مهمی انجام می‌داد. با وجود جوانی و کمی سن (سوردلف در آن موقع هفده ساله بود) سوردلف رئیس تشکیلات حزبی سورموو شد. در همان اول جوانی استعداد و مهارت سوردلف در امر سازمان کاملاً نمایان بود. کارگران گرد او جمع شدند. سوردلف به خوبی می‌دانست از هر فرصتی چگونه به سود عملیات انقلابی خود استفاده کند. جاسوسان

حکومت تزاری سوردلف را دقیقاً تحت نظر داشتند و کوچک‌ترین عمل او را گزارش می‌دادند. در آوریل ۱۹۰۳ سوردلف برای بار سوم توقیف شد و تمام بهار و تابستان آن سال را در زندان به سر برد. کارگری از اهالی سورموو به نام گریشا کوتف اظهار می‌کرد که سوردلف حتی در زندان هم یک دقیقه وقت خود را تلف نمی‌کرد: «در روز دوم ورود به محبس ژاکب به ما پیشنهاد کرد برای اینکه وقت ما بیهوده صرف نشود، با کمک او به تحصیل اقتصادسیاسی بپردازیم. هر روز سوردلف راجع به فصلی که می‌بایستی در آن روز بخوانیم توضیحاتی جامع به ما می‌داد. پس از دو هفته مرا به ژاندارمری احضار کردند و از من پرسیدند:

- شما در زندان با کی هستید؟

- من جواب دادم: - با سوردلف.

- صحیح؟ پس سوردلف است که شما را تعلیم می‌دهد. این نشد!

مرا به محبس برگرداندند و در دفتر زندان امریه‌ی زیر را برای من خواندند: «کوتف را با اثاثیه‌اش به سلول یک ساختمان مرکزی انتقال دهید». وقتی دانستم می‌خواهند مرا از ژاکب جدا کنند بی‌اندازه متأثر شدم. بیش‌تر از همیشه به ارزش اوقاتی که در زندان با رفیقی چون سوردلف گذرانده بودم پی‌بردم و فهمیدم از چه چیز بود که ژاندارم‌ها این همه وحشت داشتند».

دفترچه یادداشت زندان سوردلف، که محفوظ مانده است، نشان می‌دهد که قسمت اعظم وقت سوردلف در محبس به مطالعه می‌گذشت. ژاکب به اقتصادسیاسی علاقه‌ی

زیادی داشت و دفتر یادداشتش پر است از ارقام و تابلوهای آماری و موضوعات مختلفی که از کتاب‌های مخصوص استنساخ می‌کرده است. مسائل جبر و لغات آلمانی نیز قسمت زیادی از این یادداشت‌ها را اشغال کرده است. قسمتی از مندرجات این دفتر را صورت کتاب‌ها تشکیل می‌دهد. در مقابل عنوان هر کتاب نام محبوسین نوشته شده است. محققاً این صورت کتاب‌هایی است که ژاکب خواندن آن‌ها را به محبوسین توصیه می‌کرد. هر کتابی که به وسیله‌ی یکی از محبوسین خوانده می‌شد ژاکب نام خواننده را در مقابل عنوان کتاب می‌نوشت و به این ترتیب امور تعلیم و تربیت رفقای خود را اداره می‌کرد. در این دفتر مقداری از اشعار پلژایف، ناسون، تان بوگوراز نیز دیده می‌شود. ژاکب شعر را بسیار دوست داشت. غالباً به شوخی می‌گفت که اگر من تا این پایه به کارهای انقلابی سرگرم نبودم هر آینه به گفتن شعر می‌پرداختم. ژاکب برای روزهای محبس نقشه‌ی معینی داشت و جریان هر روز را یادداشت می‌کرد. اولین یادداشت ژاکب به تاریخ چهار آوریل و آخرین آن به تاریخ یازده اوت است. پس از خروج ژاکب از محبس اداره‌ی پلیس سخت او را تحت نظر گرفت و خروج از نیژنی را برای او ممنوع کرد. یک ماه بعد سوردلف به سوءظن قتل یکی از دستیاران پلیس توقیف شد ولی چون مدرکی نداشتند او را رها کردند. مراقبت سخت پلیس به هیچ وجه نمی‌توانست مانع فعالیت‌های انقلابی سوردلف شود. ژاکب دلباخته‌ی انقلاب بود. در پاییز ۱۹۰۳ کارگران نیژنی از تشکیل شدن دومین کنگره‌ی حزب و بروز اختلاف عقیده که منجر به پیدایش دو دسته‌ی منشویک و بلشویک در قلب حزب شده بود اطلاع حاصل کرده بودند. بعد از پایان کنگره مبارزه تشکیلات حزب نیژنی شروع شد. سوردلف، هواخواه جدی روزنامه ایسکرا که از افکار لنین پیروی می‌کرد، بدون تردید نظر بلشویک‌ها را پذیرفت. وقتی منشویک‌ها با نقشه‌ی لنین راجع به تشکیل یک حزب انقلابی جدید و مبارزه‌جو مخالفت

کردند سوردلف یک راه انتخاب کرد و آن راه لنین بود. سوردلف در رأس گروه بلشویک نیژنی و سورموو قرار گرفت و با نطق‌های آتشین دلایل محکم و غیرقابل رد خود را علیه منشویک‌ها به سمع مردم می‌رساند. کارگران سورموو از منشویک‌ها برگشته بودند و حتی به استماع بیانات ناطقین آن‌ها هم رغبتی نشان نمی‌داند. برعکس نفوذ سوردلف و بلشویک‌ها رو به توسعه گذاشت. فعالیت انقلابی این بلشویک جوان آتش خشم ژاندارم‌ها را سخت برافروخت. آن‌ها پی کوچک‌ترین بهانه می‌گشتند تا دوباره سوردلف را به زندان بیاندازند. این بهانه را زود پیدا کردند. در اواخر سال ۱۹۰۳ ژاکب را به اتهام عضویت در یک جمعیت غیرقانونی نیژنی، انتشار و نگهداری اوراق ضددولتی توقیف کردند. حسب الامر تزار، سوردلف برای دو سال علناً تحت نظر پلیس قرار گرفت. لذا ژاکب ناچار در خفا به عملیات انقلابی می‌پرداخت. چندی بعد کمیته‌ی شمالی حزب او را به مرکز مهم و کارخانه‌های نساجی روسیه اعزام داشت.

یک انقلاب پیشه

در نوامبر ۱۹۰۴ سوردلف از کستروما به دوستان خود چنین می‌نویسد:

«طبق دستور صادره از کمیته‌ی شمالی که کستروما نیز جزو آن است من در این جا با حرفه‌ی انقلاب مستقر شده‌ام. کارهای حزبی زیادی در پیش است ولی افراد لازم برای انجام آن نداریم. غیر از من سه یا چهار نفر دیگر هم این جا هستند ولی در حقیقت و فقط یکی از آن‌ها را می‌توان به حساب آورد. من کاملاً سرخوش هستم. گاهی به دوری از نیژنی

تأسف می‌خورم ولی به‌طور کلی از ترک آن چندان هم ناراضی نیستم زیرا در آن‌جا برایم امکان فعالیت زیاد موجود نبود و حال آن‌که من قدرت فعالیت بیش‌تر را در خودم می‌بینم. در نیژنی من طرز کار کردن را یاد گرفتم و وقتی این‌جا آمدم به‌قدر کافی مجرب بودم. اکنون میدان عمل وسیعی جلوی من باز است.»

بلشویک جوان در کستروما فعالیت خود را توسعه می‌دهد. کارهای حزبی نیژنی و سورموو او را کاملاً ورزیده کرده بود. سوردلف همیشه از کارگران سورموو که اولین آموزگار کار و عملیات انقلابی او بودند با حق‌شناسی زیادی یاد می‌کرد. سوردلف نتوانست مدت زیادی در کستروما بماند. اداره‌ی پلیس که یکی از نامه‌هایش را کشف کرده بود او را مجبور کرد به‌غازان حرکت کند. در غازان سوردلف خود را در جریان کارهای حزبی گذاشت و عضو کمیته و مبلغ حزب شد. سال ۱۹۰۵ یعنی سال مبارزه شروع شد. بلشویک‌ها کارگران را به مسلح شدن دعوت می‌کردند و وسایل مبارزه‌ی قطعی را علیه اتوکراسی تهیه می‌دیدند. اعتصاب در کلیه‌ی مراکز صنعتی کشور از قبیل پترسبورگ، مسکو، ایوانوو و زنسنسک و باکو شروع شد و آتش قیام ده‌اقلین در مرکز روسیه و سواحل ولگا و ماوراء قفقاز شعله‌ور گردید. در این دوره‌ی پرهیجان سوردلف بر حسب دستور کمیته‌ی مرکزی حزب، غازان را ترک کرده و به نیژنی، سورموو، سامارا و ساراتف رفت و برای بلشویکی کردن تشکیلات حزبی شهرهای مزبور کوشش فراوانی به خرج داد و در مدتی کوتاه موقعیت‌های مهمی به‌دست آورد. در یکی از روزهای ماه مه ۱۹۰۵ صدای سرودهای انقلابی تظاهرات کارگری در خیابان‌های قدیمی یک‌اقلین‌بورگ (سوردلفسک امروزی) طنین‌انداز شد. این حادثه‌ی غیرعادی در این شهر، که مرکز اورال است، تأثیر زیادی داشت. این اولین دفعه‌ای بود که

یک‌ت‌ترین بورگ چنین تظاهرات عظیم و با شکوهی را به خود می‌دید. چندی پیش اهالی، جشن اول مه را در جنگل بیرون شهر برپا کرده بودند و اکنون شعارهای انقلابی و دعوت علنی و جسورانه‌ی مردم به مبارزه علیه اتوکراسی یک‌باره شهر آرام یک‌ت‌ترین بورگ را منقلب کرد. مرکز شهر از صفوف تظاهرکنندگان پر شده بود. کارگران کارخانه‌های ورخ‌ایستسکی، یاتس و فابریک‌های ماخاروف و لوگینف نیز آماده‌ی رزم، به این صفوف پیوستند. اضطراب و حس کنجکاوی، مردم را از خانه‌ها به در آورد و به میان کوجه‌ها کشانید. آن‌هایی که شهامت بیش‌تری داشتند داخل صفوف تظاهرکنندگان شدند. تراکت‌های انقلابی که با کمال دقت در مطبعه‌ی سرّی به چاپ رسیده بود بین مردم دست‌به‌دست می‌گشت.

ژاندارم‌ها و پلیس که غافل‌گیر شده بودند در ابتدا به کلی دست‌وپای خود را گم کردند ولی به زودی دستیاران پلیس به کمک آن‌ها رسیدند. یکی در ازای پنجاه روبل^۱ محل چاپ‌خانه را به آن‌ها نشان داد و دیگری مدیران تشکیلات حزبی را معرفی کرد. عده‌ی زیادی از فعال‌ترین اعضای حزب تحت توقیف درآمدند و خسارات مهمی به تشکیلات حزب وارد آمد. کوشش زیادی لازم بود تا بتوان دوباره قوای پراکنده‌ی اورال را جمع‌آوری کرد و آن را به سیل واحد انقلابی تبدیل نمود. معذالک در همان اوایل پاییز تمام حوزه‌های کارگری یک‌ت‌ترین بورگ فعالیت خود را از سر گرفت و حوزه‌های جدیدی هم در کارخانه‌هایی که تا آن زمان هنوز نفوذ بلشویک‌ها^۲ در آن‌ها داخل نشده بود تأسیس گردید. روح مبارزه‌جویی

^۱ روبل: پول روسیه.

^۲ معنی حقیقی بلشویک یعنی پیرو اکثریت: در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۳ در بروکسل تشکیل شده بود به‌طوری که در صفحه‌ی ۱۶ گفته شد در اثر بروز اختلاف عقیده

کارگران روزبه‌روز بیش‌تر تقویت می‌شد و عده‌ی کسانی که در میتینگ‌ها شرکت می‌کردند افزایش می‌یافت و میتینگ‌ها هم متوالیاً تشکیل می‌گردید. همه راجع به رفیق جدیدی که کمیته‌ی مرکزی حزب به آن‌جا فرستاده بود صحبت می‌کردند:

او، از هم‌اکنون با همه آشناست. در همه‌جا حاضر است. رفیق برجسته‌ای است. حالا دیگر ما کسی که از او چیز بیاموزیم و با او مشورت کنیم در دسترس خود داریم. نام رفیق جدید آندری بود. این اسمی بود که سوردلف را در حزب به آن می‌نامیدند. در همه‌جا آثار دست‌توانای سازمان‌دهنده‌ای که نظام بلشویکی را برقرار می‌کرد مشهود و محسوس بود. سوردلف وظایف هر کس را به‌طور سریع مشخص می‌نمود و از هر کس بر حسب لیاقت و استعدادش استفاده می‌کرد. دیگر دوره‌ای که فقط عده‌ی کمی بار حزب را بر دوش می‌کشیدند سپری شده بود. هر کس که در جلسات کمیته‌ی یک‌تا‌ترین‌بورگ حضور به‌هم می‌رسانید کاملاً متوجه می‌شد که رفیق آندری چابک، قوی‌الاراده، فعال با وجود کمی سن، رول رئیس کمیته را بین رفقای مسن‌تر خود بازی می‌کند. و حقاً باید گفت که رفقای با وجود جوانی سوردلف از همکاری با وی امتناع نداشتند، چه کاملاً واضح بود که سوردلف به‌واسطه‌ی آزمودگی و ایمان‌راسخی که به اصول حزبی داشت از همه‌ی آن‌ها برتر بود. هر وقت مسأله‌ی مشکلی پیش می‌آمد برای حل آن توجه همه به طرف سوردلف معطوف می‌شد. سوردلف وقتی به اورال آمد، با وجودی که سنش از بیست سال تجاوز نمی‌کرد، معدالک یک عضو ورزیده و مجرب حزبی بود زیرا در مدت اقامتش در نیژنی، کستروما، غازان و

بین پیروان و مخالفین لنین مبارزه‌ی سختی در گرفت ولی بالاخره پیروان لنین دارای اکثریت شدند و از آن به بعد آن‌ها را بلشویک و مخالفین برنامه‌ی لنین را منشویک نامیدند.

نواحی ولگا تجربیات ذی‌قیمتی اندوخته بود. آندری در یک‌تارین‌بورگ خیلی زود با تشکیلات حزب آشنا شد. شخصاً به تمام حوزه‌های کارگری سرکشی می‌نمود و خود را به توده نزدیک می‌کرد و می‌دانست از اعضای مبارز حزب بر حسب لیاقت‌شان چگونه استفاده کند. دستورات او همیشه سریع و روشن بود.

هر کس می‌دانست وظیفه‌اش چیست و چگونه باید آن را انجام دهد. بر عده‌ی حوزه‌ها و اعضای آن روز‌به‌روز افزوده می‌شد. تبلیغات حزبی سریعاً به تمام کارخانجات بست یافت. رفقای حزبی اولین نطق آندری را که در یک‌تارین‌بورگ ایراد کرده بود فراموش نکرده‌اند و آن‌ها روزی را که برای میتینگ در محلی نزدیک گار جمع شده بودند کاملاً به خاطر دارند. در این محل جنگل به اندازه‌ای انبوه بود که موقع حمله‌ی پلیس به آسانی می‌توانستند متفرق و مخفی شوند. سوردلف آن‌ها را منتظر نگذاشت و اولین کسی بود که در محل مقرر حاضر شد. آندری به دسته‌جات رفقا، یکی پس از دیگری، سرکشی می‌کرد و مطالب جدی را ضمن شوخی برای آن‌ها بیان می‌نمود. با همه‌کس به مهربانی صحبت می‌کرد، مثل این‌که سال‌هاست با آن‌ها آشنایی دارد و در حقیقت هم بسیاری از آنان را می‌شناخت. رفتار آندری به اندازه‌ای ساده و طبیعی بود که حتی اشخاص کم‌حرف‌محبوب با او به محاورات طولانی می‌پرداختند. حرکاتش عاری از تصنع بود. در حضور او هر کس خود را آزاد و راحت حس می‌کرد. میتینگ شروع شد آندری خیلی ساده حرف می‌زد. هیچ ژست ساختگی، که از ناطقین دیگر تقلید شده باشد، در او دیده نمی‌شد. در گفتارش هیچ نوع تظاهر وجود نداشت، خیلی آرام صحبت می‌کرد، صدای خود را زیاد بالا و پایین نمی‌برد. لحن کلامش یکنواخت بود ولی معذالک توجه شنودگان آنی از او منحرف نمی‌شد. نطق او

افکار مستمعین را چنان تمرکز می‌داد که هیچ عاملی خارجی ای قادر نبود آن را مغشوش کند. آندری مستمعین را تحت سلطه‌ی گفتار خود قرار می‌داد. و به آن‌ها ایمان و عقیده خود را تلقین می‌کرد. خلاصه در شنوندگان به اندازه‌ای مؤثر واقع می‌شد که اگر پس از پایان نطق آن‌ها را به انجام کاری دعوت می‌کرد همه مانند یک فرد از او پیروی می‌کردند.

آندری به زودی از محبوب‌ترین ناطق میتینگ‌ها و مجامع کارگری شد و محبوبیت او با سرعت فوق‌العاده‌ای افزایش می‌یافت. در آن زمان میتینگ‌های کارگران متواتراً تشکیل می‌شد و رفیق آندری را همه‌روزه برای نطق دعوت می‌کردند. آندری که از این بهتر چیزی نمی‌خواست در کلیه‌ی جلسات حاضر می‌شد و هرگز غیبت نمی‌کرد. زیرا تعلیم عده‌ی بیش‌تر کارگران و نشان دادن راه مبارزه علیه اتوکراسی به نظر او فوریت و ضرورت فوق‌العاده داشت. از آن پس دیگر هیچ میتینگی بدون حضور آندری تشکیل نمی‌شد. اگر حاضرین آندری را پشت میز خطابه نمی‌دیدند فریاد می‌کشیدند: آندری، آندری کجاست؟ ما آندری را می‌خواهیم و این تقاضا گاهی به اندازه‌ای شدید بود که مجبور می‌شدند برای جلوگیری از انحلال میتینگ آندری را هر جا که باشد پیدا کنند. آندری توده‌ها را برای قیام مسلحانه آماده می‌کرد. تحت نظر او دسته‌جات قشون کارگری تشکیل و اسلحه‌های لازم بین آن‌ها توزیع می‌گردید و تاکتیک جنگ در کوچه‌ها به آن‌ها آموخته می‌شد. در ابتدا «دسته‌جات مزدور ضدانقلابی»^۱ از ضعف این قشون استفاده نموده و در میتینگ‌های کارگری اختلالاتی ایجاد می‌کردند. یکی از این میتینگ‌ها که توسط بلشویک‌ها به مناسبت انتشار، اعلامیه تزار

^۱ «دسته‌جات مزدور ضدانقلابی» که به روسی Yephocotehubi نامیده می‌شدند جزء سازمان پلیسی تزاری بودند و تحت حمایت دستگاه دولتی قرار داشتند. مأموریت آن‌ها از بین بردن انقلابیون بود.

راجع به «آزادی‌ها»^۱ در میدان مرکزی شهر تشکیل شده بود به وسیله‌ی «دسته‌جات مزدور ضدانقلاب» متفرق شد. این برای آندری درس سودمندی بود از آن پس آندری تمام کوشش خود را صرف تقویت قشون کارگری کرد تا آن‌ها برای مقابله با دسته‌جات ضدانقلابی کاملاً آماده نمود. عده‌ی افراد این قشون به اندازه‌ای افزایش یافت که دیگر «دسته‌جات ضدانقلابی» قدرت روبه‌رو شدن با آن‌ها را در خود نمی‌دیدند. تحت نظر آندری نقشه‌ای برای قیام مسلحانه یک‌تا‌ترین بورگ طرح شد. در آن ایام آندری مانند همیشه شب و روز زحمت می‌کشید. معمولاً ساعت هفت یا هشت صبح شروع به کار می‌کرد و تا پاسی از شب گذشته هم چنان به کار مشغول بود. برای جلوگیری از اتلاف وقت، سوردلف و سایر پیشوایان حزب در یک عمارت منزل کردند. بدین ترتیب «ستاد انقلابی حزب» تشکیل شد. مبلغین و اعضای «سازمان مبارزه» و کسانی که با کمیته کار داشتند و هم‌چنین مبارزین حزبی کارخانه‌های مجاور برای کسب دستور به این محل مراجعه می‌کردند. عصرها اعضای کمیته برای شرکت در اجتماعات و میتینگ‌های کارگری به نقاط مختلف شهر می‌رفتند. به زودی عده‌ای از کارگران مجرب و قابل اعتماد گرد آندری جمع شدند. آندری برای کلیه‌ی این کارگران ارزش زیادی قایل بود. راه مبارزه را به آن‌ها می‌آموخت و تعلیم می‌داد که چگونه توده‌ها را در عملیات انقلابی هدایت کنند. پس از عدم موفقیت قیام مسلح دسامبر ۱۹۰۵ کارگران مسکو، حکومت تزاری سازمان‌های انقلابی کشور را بی‌رحمانه تحت فشار قرار داده و از بین می‌برد. ولی به‌واسطه‌ی روش عاقلانه‌ای که سوردلف اتخاذ کرده بود

^۱ منظور اعلامیه‌ی هفدهم اکتبر ۱۹۰۵ است که تزار در اثر فشار انقلابیون کشور صادر کرده و در آن بعضی از آزادی‌های مدنی را به ملت وعده داده بود.

بلشویک‌های یک‌ت‌ترین بورگ با خیال فارغ به عملیات مخفیانه خود ادامه دادند. در نتیجه، به تشکیلات حزب و اعضای معرب آن لطمه‌ای وارد نیامد. در این روزها سوردلف با تمام قوا می‌کوشید که سازمان‌های حزبی پراکنده‌ی اورال را با هم متحد کند. کمیته‌ی مرکزی او را مأمور ایجاد سازمان واحد حزب در اورال کرد. آندری به عده‌ای از شهرهای این ناحیه مسافرت نمود و با کادرهای حزبی از نزدیک تماس یافت و در فوریه ۱۹۰۶ با وجود دشواری عملیات مخفی توانست کنفرانس حزبی تشکیل دهد. طی این کنفرانس «مرکز محلی سازمان حزبی اورال» به وجود آمد؛ و این یکی از موفقیت‌های درخشانی بود که نصیب سازمان‌دهنده‌ی جوان شده بود.

حبس، تبعید، فرار

پلیس زمین و زمان را به هم ریخته بود که سوردلف را پیدا کند. برای تحویل او پنج هزار روبل جایزه تعیین کردند. سوردلف در فن مخفی شدن مهارت فراوان داشت. به علاوه کارگران اورال او را بسیار دوست می‌داشتند و همه‌جا برای رهایی از چنگ جاسوسان تزار به او کمک می‌کردند. وقتی خطری ژاکب را تهدید می‌کرد وی را تنها نمی‌گذاشتند. کارگران همه‌جا با او بودند و برای دفاع از او زندگی خود را به مخاطره می‌انداختند. در ژوئن ۱۹۰۶ یعنی سه ماه بعد از «کنفرانس محلی اورال» پلیس ردپای سوردلف را کشف کرد. پلیس مخفی در پرم (مولوتف کنونی) با بی‌صبری منتظر ورود سوردلف بود. آندری پس از خروج از گار پرم مخصوصاً مسیر درهم و پریچ‌وخمی را در پیش گرفت و چندین بار درشکه عوض کرد و برای عبور از کوچه‌ای به کوچه‌ای دیگر از حیاط پشت خانه‌ها استفاده می‌کرد. بالاخره

خود را به جلسه‌ی کمیته رسانید و چون می‌دانست پلیس در تعقیب اوست تصمیم گرفت مشاغل خود را به سایر رفقا تحویل دهد و کارها را بین اعضای کمیته تقسیم کند. بعداً معلوم شد که دو تن از دستیاران پلیس در این جلسه حضور داشتند و به پلیس اطلاع دادند که سوردلف قصد دارد از پرم خارج شود. پس از پایان جلسه آندری برای کرایه‌ی کشتی به طرف ساحل حرکت کرد. ولی قبلاً آن نواحی را ژاندارم‌ها و اعضای پلیس در لباس نظامی و غیرنظامی محاصره کرده بودند. لذا برای سوردلف فرار کردن و یا مخفی شدن امکان نداشت. سوردلف را در وسط یکی از خیابان‌های پرجمعیت پرم توقیف کردند. سوردلف در زندان پرم محبوس شد و این بار دیگر برای مدت بیش از سه سال نتوانست رنگ آزادی را ببیند. تمام آزارهای جسمی و روحی زندان را به خود هموار کرد. هیچ چیز نتوانست اراده‌ی آهنین و تصمیم انقلابی او را در هم بشکند. در تمام مدتی که در حبس بود به جز «آزادی و دوباره از سرگرفتن فعالیت حزبی» به چیز دیگری فکر نمی‌کرد. سوردلف در محبس زیاد مطالعه می‌کرد. کمی بعد از توقیفش کتاب کاپیتال نوشته‌ی مارکس به دست او رسید و در مدت تبعید هرگز آن را از خود جدا نکرد. زندان‌بانان ترار که مأمور تشخیص و تفکیک کتاب‌های مجاز و ممنوع بودند به تصور این که کتاب مزبور راجع به «تجارت» است آن را جزء کتاب‌های مجاز پنداشتند و توجهی به آن نکردند. سوردلف اطلاعات تئوریک (نظری) خود را منفک از زندگی خویش نمی‌دانست و با هر فرصتی سعی می‌کرد آن‌ها را به رفقای هم‌زنجیر خود بیاموزد. در سلول‌های زندان حوزه‌هایی تحت مدیریت او تشکیل شد. سوردلف برای زن‌هایی که در قسمت دیگر زندان بودند نیز حوزه‌هایی ترتیب داد و در ساعات گردش که از سلول خارج می‌شد از پشت نرده‌ها برای آنان سخن‌رانی می‌کرد و نوشته‌های آن‌ها را تصحیح می‌نمود. سوردلف در محبس هم‌چنان یک انقلابی لجوج و مبلغ

خسته‌نشدنی افکار بلشویکی بود. چندین بار سعی کرد فرار کند ولی موفق نشد. در پاییز سال ۱۹۰۹ همین که حبس او پایان یافت به پترسبورگ رفت و با رفقای حزبی دوباره تماس پیدا کرد. برای کسب اطلاع از وضع داخلی حزب و مطبوعات حزبی مدت کوتاهی را هم در فنلاند گذراند. بعد طبق دستور کمیته‌ی مرکزی عازم مسکو شد. در مسکو سوردلف با شوق زیادی شروع به کار کرد. ضمناً به جست‌وجوی رفقای که سال‌ها بود از آن‌ها خبری نداشت پرداخت. سوردلف به حمایت حزب لنین علیه تروتسکیست‌ها و کسانی که طرفدار انحلال حزب نهایی بودند وارد مبارزه شد. ولی عمر آزادی و فعالیت‌های انقلابی او چندان دراز نبود. سوردلف مجدداً توقیف شد و به ناحیه‌ی ناریم تبعید گردید. دوره‌ی اول تبعید سوردلف به ناریم، در ۱۹۱۰، چندان طولانی نبود. بعد از دو یا سه ماه در تابستان همان سال سوردلف موفق شد از ناریم فرار کند. این بار حزب در پترسبورگ کاری به او محول کرد و به زودی سوردلف خود را در مرکز جریان‌ات زندگی حزب مشاهده کرد. سوردلف در ۱۹۱۰ از پترسبورگ چنین می‌نویسد: «کارها روزبه‌روز بهبودی می‌یابد و تماس ما با افراد توسعه پیدا می‌کند و مستحکم‌تر می‌شود و به شکل مشخص‌تری در می‌آید... تغییرات مساعدی در وضع روحی مردم حاصل شده است و این افسانه و خیال‌بافی نیست بل که حقیقتی است انکارناپذیر».

سوردلف در سن پترسبورگ ناچار در اختفای کامل به سر می‌برد ولی مستقیماً با سازمان‌های کارگری مربوط بود و جلسه‌های آن‌ها را اداره می‌کرد. سوردلف در تنظیم و طبع روزنامه‌ی حزبی «زوزدا» Zvezda [یعنی ستاره] نیز نقش مهمی داشت. سوردلف مثل همیشه، دمی از کار کردن نمی‌آسود. فرار سوردلف از زندان پلیس را به هراس انداخت.

جاسوسان تزار در همه جا به جست و جو پرداختند. بالاخره در نوامبر ۱۹۱۰ سوردلف را در وسط یکی از خیابان‌ها دستگیر کردند. باز ماه‌ها حبس که این بار سال‌ها تبعید هم در پی داشت جانشین دوره‌ی کوتاه فعالیت حزبی او شد.

نامه‌های زندان و تبعید

سوردلف فقط چند ماهی زندانی بود و در مه ۱۹۱۱ دوباره او را به نارین تبعید کردند. نامه‌های زمان حبس و تبعید سوردلف محفوظ مانده است. هیچ چیز بهتر از این مدارک قابل توجه، سوردلف را که بلشویکی رام‌نشدنی و مردی با شهامت و رفیقی بی نظیر بود، نمی‌تواند برای ما توصیف کند. آزارهای گارد تزاری نمی‌توانست روحیه‌ی انقلابی و اراده‌ی مبارزه جویی او را متزلزل کند. سوردلف در مباحث اوقات خود را هم چنان به مطالعه می‌گذراند و از رفقای که با او مکاتبه داشتند دائماً درخواست کتاب می‌کرد. در مارس ۱۹۱۱ به مولف^۱ این کتاب چنین می‌نویسد: «من مایل بودم بدانم کتاب‌ها را چه کرده‌اند؛ آن‌ها را برای تو برگردانده‌اند یا دوباره به من پس خواهند داد. اگر این نامه در پترسبورگ به تو برسد یک واژه‌نامه‌ی آلمانی و کتاب «شمه‌ای از زندگانی من» نوشته‌ی بیل به زبان آلمانی - اگر موجود داری - کتاب اخلاق نوشته‌ی اسپینوزا و هم چنین «نامه‌های مارکس به سورژ» و «نامه‌های لاسال به مارکس» را برای من بفرست. من طبق معمول به مطالعه مشغولم. گاهی مغزم از درک کامل بعضی از مطالب امتناع می‌کند، و در این صورت به کارهای دستی یا به

^۱ نویسنده‌ی این کتاب، کلودیا سوردلوا، همسر ژاکب سوردلف است.

استنساخ قسمت‌های خواننده شده‌ی کتاب می‌پردازم. مدتی است منتظر وصول کتاب‌های ریاضی هستم. راجع به من اضطرابی به خود راه نده. من ایام تبعید را در کمال سهولت می‌گذرانم. از راه صرفه‌جویی در غذا توانستم هشت روبل و پنجاه و پنج کوپک کتاب بخرم: چهار جلد کتاب «تاریخ ارزش اضافی» نوشته‌ی مهرینگ و سه جلد کتاب دیگر. چه خوب بود اگر سروژ کتاب هینه را برایم می‌فرستاد! او آثار کامل هینه را در یک مجلد دارد و این برای من خیلی مهم است. زیرا من حق ندارم در سلولم بیش از سه جلد کتاب علاوه بر کتاب‌های درسی داشته باشم. سه جلد کتاب آلمانی دارم که با وجود نداشتن واژه‌نامه مدت مدیدی است آن‌ها را خوانده‌ام. هر چه زودتر کتاب لغت را برایم بفرست. در خصوص آینده چندان نگران نیستم و به بهبود کامل اطمینان دارم. چشم ما چیزهای خوب زیاد خواهد دید. فعلاً مورد ندارد راجع به خودم فکر کنم به هر نحوی باشد این اوضاع پایان خواهد یافت. به اشکال می‌توان تصور کرد که به این زودی‌ها بتوانیم در کنار هم باشیم ولی لزومی هم ندارد اکنون در این خصوص صحبت کنیم.»

آخر آوریل ۱۹۱۱: «تصور می‌کنم تا اواسط ماه مه به محل تبعید حرکت کنم. هنوز نمی‌دانم که مرا به همان محل پیشین خواهند فرستاد یا جای دیگر. من از تمایلات خود در این خصوص چیزی نمی‌گویم، زیرا معنی ندارد. البته قبل از حرکت برای تو نامه خواهم نوشت. از این رو تقریباً تا یک ماه دیگر آزاد خواهم شد. درست است که از آن پس در تبعید باید به سر برم ولی معذالک می‌توان گفت که آزاد هستم. هر جا که مرا بفرستند قطعاً به رودخانه‌ای دسترسی خواهم داشت، زیرا در سیبری همه‌جا رودخانه وجود دارد. من سعی می‌کنم که حتی الامکان در مصرف قوای خود صرفه‌جویی کنم. نظر به روابطی که بین ما

وجود دارد توانسته‌ام قدرت تحمل سختی‌ها و شوق به حیات را، که بدون آن‌ها مشکل بتوان موجودیتی برای من قایل شد، حفظ نمایم. اگر می‌گفتم که در فن تحمل مشقات به چه پیش‌رفت‌های تازه‌ای نائل آمده‌ام آن وقت می‌فهمیدی که حالم چه قدر خوب است».

۱۹ مه: «انتظار حرکت مرا ناراحت کرده است. چنین احساس می‌کنم که اکنون در اردوگاه موقتی به سر می‌برم. ثبات وضع ما از بین رفت و مسکن ما بیش از پیش ناپایدار به نظر می‌آید! من هیچ رغبتی ندارم به کاری که انجام آن زیاد وقت می‌گیرد دست بزنم، هر چه باشد آن کار. من فعلاً تا حدی می‌توانم جلوی عصبانیت خود را بگیرم و نگذارم فعالیتیم متوقف شود.

ادبیات را که از خود رانده بودم دوباره به سلول خود فراخوانده‌ام. من بیش از سابق از گوشه‌ای به گوشه‌ی دیگر سلول در حرکت هستم. خلاصه کارم به شدت سابق نیست. فعلاً حالم خوش است ولی پیش‌بینی می‌کنم روزی خواهد رسید که دیگر برای من این خوشی جز با صرف کوشش زیاد به دست نخواهد آمد و این طبیعتاً موقعی است که مثلاً باز مجبور شوم یک ماه دیگر در حرکت باشم. به‌طور کلی از بلا تکلیفی بیهوده‌ی انتظار کشیدن و مدام به امید تغییرات به سر بردن متنفرم. من در اتاقم سرگردانم و قوه‌ی تصورم که تحت اختیار من است مناظر طبیعی و زیبای سیبری را که به زودی در میان آن‌ها خواهم بود، جلوی چشم می‌گستراند. از شوخی گذشته چه منظره‌های قشنگی است. هر جا که مرا بفرستند لابد یک رودخانه در آن‌جا پیدا می‌شود. اگر اوب (ob) نباشد ینیسئی یا لنا خواهد بود. همه‌ی این رودخانه‌ها پر آب هستند و من که فرزند حقیقی ولگا هستم جز این چیزی نمی‌خواهم.

به هر صورت تصور نمی‌کنم به هوای این‌جا تأسف بخورم. چه برف ماه مه چیزی است که آن‌جا هم خواهیم داشت. به‌علاوه هوای این‌جا در خُلق و خوی من تأثیری ندارد».

۲۷ مه: «...هیچ خبر داری که من به اختراع اسباب جدیدی برای شکار و ماهی‌گیری شروع کرده‌ام. کلیه‌ی وسایل اجرای چنین نقشه‌ای را در مغزم پیش‌بینی کرده بودم. ولی ظاهراً مثل این که قدری زود دست به کار شدم، خب چاره چیست، صبر خواهم کرد. فعلاً کم و بیش آرام هستم و این برایم مفید است. من نمی‌خواهم خودم را عصبانی کنم زیرا عصبانیت مناسب حالم نیست و به من صدمه می‌زند. راستش را بخواهی من این‌جا از همه چیز خسته شدم و با کمال بی‌صبری منتظر حرکت هستم. شاید اگر نمی‌دانستم که در این یکی دو روزه حرکت خواهم کرد این قدر برای آزادی بی‌تابی نمی‌کردم. ولی حالا چون از این موضوع باخبرم اشتیاق من به آزادی لامحاله شدیدتر می‌شود، چه می‌توان کرد. چیز قابل تأسف این است که قشنگ‌ترین روزهای فصل گذشته است، درست در اواخر ژوئن یا اوایل ژوئیه پشه‌ها پیدا می‌شوند و دیگر ممکن نیست بدون پشه‌بند به جنگل یا سواحل رودخانه قدم گذاشت. ولی پشه‌بند تنفس آزاد را مانع است. زندگی من مثل پیش است. به زودی علم را برای خاطر ادبیات ول خواهم کرد و در سلول خود قدم‌زنان قوه‌ی تصور خویش را کاملاً آزاد خواهم گذاشت که هرچه می‌تواند جولان کند. این عملی است که معمولاً از آن احتراز می‌کنم. قوه‌ی تصور من کاملاً آماده است که مناظری یکی از دیگری قشنگ‌تر جلوی چشم بگستراند».

سوردلف با بی‌صبری در انتظار حرکت بود. واضح است که بی‌تابی او جهت دیدن مناظر زیبای سبیری نبود بل که برای این بود که در تبعید برای او امکان فرار کردن و دوباره

به کارهای انقلابی پرداختنِ بیش‌تر موجود است. ولی این بار مأمورین تزار دقیقاً سوردلف را تحت‌نظر داشتند و کلیه‌ی وسایل جلوگیری از فرار او را پیش‌بینی کرده بودند و چون می‌دانستند که سوردلف خطرناک‌ترین دشمن اتوکراسی و در فن فرار مهارت خاصی دارد او را به محل دور افتاده‌ای به نام ماکسیمکین یار تبعید کردند.

۱۳ دسامبر ۱۹۱۱: سوردلف در این نامه شرح می‌دهد که در تبعید وضع زندگی او چگونه بوده است:

«اتاق کوچکی را پیش خود مجسم کن که عرض آن سه پا و طول آن هفت پا و از هر حیث تقریباً شبیه سلول سابق من باشد. یکی از دیوارها دو پنجره و دیگری یک پنجره دارد. پهلوی دیوار طرف خیابان یک تختخواب چوبی که به دیوار می‌خکوب است و قدردی آن ورر چمدان من و یک میز کوچک و یک طرف یک میز دیگر و انتهای دیوار قرار گرفته است. پهلوی پنجره قفسه‌ی کوچکی گذاشته‌اند که کتاب‌هایم را روی آن می‌گذارم. دیوار داخلی عبارت است از جدار چوبی که به سقف نمی‌رسد. سپس یک بخاری دیواری است و بعد درِ کوچکی که به قسمت دیگر عمارت که مسکن صاحب‌خانه است باز می‌شود. تمام روشنایی اتاق به وسیله‌ی یک چراغ کوچک نفتی تأمین می‌شود و من دیگر به این روشنایی که سابقاً به نظرم بسیار ضعیف می‌آمد عادت کرده‌ام. سقف اتاق خیلی کوتاه است. روی دیوارها را سرتاسر روزنامه چسبانده‌ام. این است مسکن من. اما راجع به غذا ... وضع آن چندان تعریف ندارد. این جا هیچ چیز پیدا نمی‌شود نه گوشت نه ماهی - که تا موقع یخبندان کامل رودخانه هم چنان نایاب خواهد بود- نه شیر و نه نان، نه تخم مرغ. هیچ چیز نیست. چهار روز است خوراک ما چایی، سیب‌زمینی پخته «کواس» است. توتون من «ماخورکا»

است چون توتون دیگری این جا یافت نمی شود. معذالک آن چیزها چندان وحشت آور نیست و مانع ادامه حیاتم نمی تواند بشود. وضع مزاجی من در تابستان حتی اندکی بهتر هم شده است شاید به این علت باشد که بیش تر در هوای آزاد به سر می برم. اگر اطمینان داشتم که نامه‌ی من به مقصد خواهد رسید درخواست می کردم که به کروپسکایا و المینسکی نامه‌ای بنویسی و خود من هم میل داشتم برای آن‌ها کاغذ بفرستم».

۱۵ سپتامبر: «هوا تغییر کرد و تاکنون چندین دفعه برف - برف‌های ریز - باریده است. رودخانه به زودی یخ خواهد بست. زمستان طولانی - بسیار طولانی - و سرد سبیری نزدیک شده است. نمی توانی تصور کنی که وضع من برای زمستان تا چه اندازه نامساعد است. لباس زمستانی و لباس گرم زیر و کتاب کافی ندارم. نه کاغذ دارم نه پاکت. ولی اهمیت ندارد. چون در زمستان جایی نمی توان رفت. کجا بروم؟ تایگا (Taiga) ی اطراف سراسر از برف پوشیده است و انسان تا کمر در برف فرو می رود.

البته در ده ممکن است گردش کرد ولی با لباس‌های پطرسورگ که هنوز در تن دارم بیش از پنجاه قدم نمی توانم راه طی کنم ... چیزی که برای من قابل تحمل نیست نداشتن کتاب است. اگر با آخرین کشتی که چهار یا پنج روز دیگر وارد خواهد شد کتاب به من نرسد حالم زار خواهد بود. من هر چیزی را می توانم تحمل کنم مگر نداشتن کاغذ را. نامنظم بودن و طولانی بودن آن قدرها مهم نیست ولی نداشتن کاغذ به اندازه‌ای برایم ناگوار است که نمی توانی تصور آن را بکنی. در این جا مثل محبس تمام نامه‌های مرا کنترل می کنند. حتی می توان گفت که در زندان وضعیت از این حیث خیلی بهتر بود. زیرا در آن جا من لاًقل می دانستم نامه‌هایم چگونه و از چه راهی به مقصد خواهد رسید و مدت تأخیر تقریبی آن‌ها

چه قدر است. ولی این جا من به کلی از این چیزها بی خبرم. به غیر از یک نامه که پس از چهار هفته به یکی از نزدیک ترین دوستان من رسید از سرنوشت سایر نامه‌ها اطلاعی ندارم و نمی دانم که آیا نامه‌ام به تو رسیده است یا نه. من لاًقل این اطمینان را دارم که هر چیزی از رفقا درخواست کنم انجام می دهند و البا برای من چه بدبختی بزرگی بود! زیرا حتی تمبر پست هم نمی توان تهیه کرد. راجع به ممنوعیت‌ها و فشارهایی که به تبعیدشدگان در تبعیدگاه‌ها تحمیل می شود چیزهای وحشت‌آوری شنیده‌ام، از قبیل انتقال تبعیدی‌ها به محل‌های دورافتاده‌تر، منع مطالعه کتاب، منع تشکیل کورپراتیو و به طور کلی منع ایجاد هر نوع تأسیساتی که برای آسایش تبعیدشدگان مفید فایده‌ای است. از همه طرف خبرهای بد به ما می رسد. نمی دانم رفقایم کجا هستند و در چه حالند. من نامه می نویسم ولی نمی دانم که نامه‌هایم به مقصد می رسد یا نه و کی می رسد. این اولین دفعه نیست که نامه‌ای را شروع می کنم و بعد ناتمام کنار می گذارم. شاید هم موفق نشوم این نامه را تمام کنم و بفرستم. من شکوه‌ای ندارم و شجاعت خود را از دست نداده‌ام ولی خشم من رو به فزونی گذاشته است و قادر هم نیستم جلوی آن را بگیرم. وضع مرا مجسم کن: در مسکنی محقر و غیرمستقل و به اشکال می توان نام اتاق به آن نهاد، با یک چراغ کوچک نفتی، محروم از کلیه لوازم اولیه زندگی و بدون رفیق، تقریباً بدون کتاب، بدون روزنامه، بدون نامه، معدالک مأیوس و بدبین نیستم و باز هم تکرار می کنم که من نشاط و خرمی سابق خود را از دست نداده‌ام. شاید این اظهار مرا خلاف واقع تصور کنی ولی آنچه می نویسم حقیقت است. من زیاد مطالعه نمی کنم گاهی به کارهای مختلف بدنی که کمی خستگی آور است می پردازم. به وضع خود کمتر فکر می کنم زیرا من دوست دارم با حقایق همان طوری که هست روبه‌رو شوم و حالا که برای زمستان این جا ماندنی شدم فکر در اطراف آن فایده ندارد. این مصیبت

آن قدر هم بزرگ نیست که نتوان تحمل کرد. با همه این‌ها من می‌توانم به زندگی خود ادامه بدهم و انرژی و شجاعت خود را هم‌چنان حفظ کنم، من قوای خود را برای مبارزه با خلق و خوی خود تلف نخواهم کرد بل که مصرف شایسته‌تری برای آن پیدا خواهم کرد».

سوردلف این نامه را روی قطعات کوچک کاغذی که برای پیچاندن سیگار استعمال می‌کرد با حروف بسیار ریز نوشته است. از این رو می‌توان فهمید که برای او کاغذ چه قدر ارزش داشته است.

۷ دسامبر: «...ماکسیموگا. محل اقامت فعلی من، می‌توان گفت پایتخت اوستیکاهاست. به مناسبت عید سن نیکلا، در بهار و پاییز، استیاک‌ها از یورت‌های خود بیرون می‌آیند و به سان رود کتا سرازیر می‌شوند. ساکنین خانه‌های معدود این‌جا چهار یا پنج برابر افزوده شده است. خانه‌ای که من در آن سکونت دارم مستثنی نیست و پر است از کودکان و جوانان. دو شبانه روز است که سر و صدای بزرگ‌ها و جیغ و داد بچه‌ها آنی قطع نمی‌شود. به‌علاوه عده زیادی مست نیز بین آن‌ها هست و تو می‌دانی که من چه قدر به مستان علاقه دارم. اتاق من از تجاوز این مردم در امان نمانده است. تنها جایی که کسی جرأت نکرده است به آن دست بزند تخت خواب من است. صبح‌ها که هنوز اوستیاک‌ها زیاد مشروب نیاشامیده‌اند و چندان جور نیستند در دخول به اتاق من مردد هستند. نوشتن من آن به آن قطع می‌شود زیرا متوالیاً در اتاقم را باز می‌کنند. یک نفر دم در چند لحظه‌ای بی حرکت می‌ایستد و سری به درون اتاق می‌کشد سپس در را بسته و می‌رود. بین اوستیاک‌ها آدم باسواد خیلی کم است. مثل این که آنها وظیفه‌ی خود می‌دانند که به چیزی که دارم می‌نویسم تماشا کنند و از سرعت حرکت قلم من روی کاغذ و ریزی حروف اظهار تعجب نمایند. چند نفر

از آن‌ها الان در اتاق من هستند و از پشت سر به کاغذم نگاه می‌کنند. با این وضع چگونه می‌توان چیزی نوشت. در عین حال نوشتن هم ضروری است زیرا امروز یک نفر از این‌جا حرکت می‌کند و باید از این فرصت جهت فرستادن کاغذ برای تو استفاده کنم.

حالم نسبتاً بد نیست. تاکنون کسالت سختی نداشته‌ام. فقط اخیراً حادثه‌ی زیر برآیم پیش آمد: رفته بودم با تور ماهی بگیرم. سرما بیست درجه زیر صفر بود. مشغول شکافتن یخ بودم که ناگهان در آب افتادم و تا کمر خیس شدم. پالتوی زمستانی ندارم و هنوز با همان لباس نازک پاییزه سر می‌کنم. محل ماهی‌گیری هشت الی ده کیلومتر از منزل ما فاصله دارد. این اتفاق برای ساعت دو بعد از ظهر رخ داد و من آن روز ساعت هفت صبح از منزل خارج شده بودم و تمام روز را بیرون گذراندم و برای گرم کردن خود وسیله‌ای غیر از شکستن یخ نداشتم و سراپا خیس شدم به طوری که اهالی این‌جا می‌گویند چیزی خطرناک‌تر از چاییدن پا نیست. کفش‌های من کاملاً تر شده بود. چاره‌ای نداشتم. هیچ کس کفش اضافی همراه نداشتم. تصمیم گرفتم فوراً به منزل برگردم. به هر زحمتی بود کفش‌هایم را از پا در آوردم. یکی از ماهی‌گیران پالتوی خود را به من داد که پاهایم را در آن پیچم. به طرف منزل حرکت کردم. زیاد سردم شده بود. پس از رسیدن به خانه با زحمت زیاد توانستم بخاری را روشن کنم. به هر نحوی بود خودم را قدری گرم کردم و نگذاشتم سرما بخورم. خلاصه در این مدت پیشامدهای گوناگونی برای من روی داده است ...»

با وجود همه سختی‌ها مع‌ذالک سوردلف همیشه نامه‌های خود را با عبارات اطمینان‌بخش ختم می‌کرد:

«عزیزم برای من غمی به دل راه مده. من قوای روحی و جسمی خود را کاملاً حفظ خواهم کرد. امیدوارم به زندگی آزاد به معنی واقعی کلمه زنده و سالم برگردم.» و ما که ژاکب را می شناختیم تردیدی نداشتیم که همین طور هم خواهد شد و به سلامتی او لطمه ای وارد نخواهد آمد، هیچ چیز نخواهد توانست قوایش را در هم شکند و او سرخوش و سالم مراجعت خواهد کرد. هرچند کسانی که ژاکب کاغذهای خود را به وسیله آن‌ها می فرستاد مورد اطمینان او بودند، معذالک سوردلف نمی توانست در نامه‌های خود بنویسد که وی حتی در آن گوشه‌ی دورافتاده و در میان اهالی مظلوم که بار ظلم حکومت تزاری را به دوش می کشیدند، در میان مردمی بی سواد و جاهل که بازرگانان محترک آن‌ها را در آغوش مستی و بی خودی افکنده بودند کوچک‌ترین فرصتی را برای عملیات انقلابی خود از دست نمی دهد. چون ژاکب به واسطه‌ی ضعف بئیه قادر به تحمل اقامت طولانی در ماکسیمکین یار نبود به سختی مریض شد. اعتراض دسته جمعی تبعیدشدگان، حکومت تزاری را مجبور کرد که او را به ناریم برگرداند. از نامه‌هایی که ژاکب از ناریم نوشته است می توان فهمید که حقیقتاً آندری قوای خود را برای «مبارزه با خلق و خوی خود تلف نمود» و به زودی «مصرف شایسته‌تری» برای آن پیدا کرد. ۲۳

فوریه ۱۹۱۲: «تقریباً دو هفته از ورود من به این جا می گذرد. در اوایل قصدم این بود که گوشه‌گیری اختیار کنم و فقط به مطالعه‌ی کتاب مخصوصاً مجلات پردازم زیرا ماکسیمکا درست مثل محبسی است که انسان را از هرکس و هر چیز جدا می کند. ولی نتوانستم به اجرای تصمیم موفق شوم. طبع معاشرت جوی من سبب شد که به خواهش‌ها و تلقینات و درخواست‌های رفقا تسلیم شوم و قبول کردم کنفرانس‌هایی راجع به اقتصاد سیاسی

بدهم. حالا به میل و ابتکار خود جلسات مباحثه راجع به حوادث روز و مبارزات انتخاباتی و غیره ترتیب داده‌ام. به‌علاوه قبول کردم که خودم در این جلسات صحبت کنم...» حوادث دنیای خارج زندان سوردلف را سخت برمی‌انگیخت. در همان نامه چنین می‌نویسد:

«اخیراً جنب‌وجوش زیادی محسوس است و من خود را برای انجام کارهای مؤثر آماده می‌بینم».

در ژانویه ۱۹۱۲ ششمین کنفرانس حزب روس در شهر پراگ تشکیل شد و طی آن طرح استقلال حزب بلشویک لنینیست تنظیم گردید. طبق تصمیمی که در این کنفرانس گرفته شد، منشویک‌ها به‌طور قطع از حزب اخراج شدند و بلشویک‌ها نسبت به آن‌ها پیروزی بزرگ ایدئولوژیکی و تشکیلاتی به‌دست آوردند.

در کنفرانس پراگ کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک انتخاب شد. اعضای این کمیته عبارت بودند از لنین، استالین ارجو نیکیدزه، کالینین، اسپانداریان و سوردلف و چند تن دیگر. استالین و سوردلف در آن موقع در تبعید به سر می‌بردند و انتخاب آن‌ها به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب در غیاب آن‌ها صورت گرفته بود. یک مرکز عمل برای رهبری جنبش انقلابی روسیه به اسم «اداره‌ی کمیته‌ی مرکزی روس» تأسیس گردید و استالین به مدیریت آن انتخاب شد. در اداره‌ی کمیته‌ی مرکزی روس علاوه بر استالین، سوردلف، اسپانداریان، ارجو نیکیدزه و کالینین نیز عضویت داشتند. در فوریه‌ی ۱۹۱۲ استالین برای مدت کوتاهی از تبعید فرار کرده با تمام قوا به کار پرداخت و طبق دستور کمیته‌ی مرکزی به نواحی مهم روسیه مسافرت نمود و در پترسبورگ امور روزنامه بلشویکی «زوردا» را به‌عهده گرفت. در آن روزها به‌علت این که ژاندارم‌های تزاری معدن‌چیان غیر مسلح لنا را در موقعی که با مسالمت

برای مذاکرات مربوط به مزد بیش‌تر پیش‌مدیران معدن می‌رفتند، به مسلسل بسته بودند، تمام کشور را امواج اعتصاب فراگرفته بود. به مدیریت استالین روزنامه‌ی بلشویکی «پراودا» تأسیس گردید. ولی استالین در آخر آوریل توقیف و به ناحیه‌ی ناریم تبعید شد. در این تبعیدگاه دورافتاده است که برای اولین بار استالین و سوردلف یکدیگر را ملاقات کردند. قبلاً راجع به هم چیزهای بسیار شنیده بودند و ارزش زیادی برای یکدیگر قائل بودند و احترام بزرگی نسبت به هم در خود احساس می‌کردند. ولی تا آن وقت موفق نشده بودند همدیگر را ببینند، زیرا حبس و تبعید آن‌ها را از هم جدا نگه داشته بود. اکنون همکاران لنین و مجاهدان برجسته‌ی حزب بلشویک، که مدت کوتاهی بود که در تبعیدگاه ناریم به هم رسیده بودند، به واسطه‌ی وظایف مشترک‌شان در کمیته‌ی مرکزی با هم تماس نزدیک داشتند. کمی بعد از این ملاقات استالین موفق شد فرار کند. سوردلف نیز بدون فوت وقت خود را برای فرار آماده کرد. به وجود او احتیاج داشتند. سرعت جریان حوادث شدید بود و همه‌جا نشانه‌ی هیجان تازه‌ای در جنبش کارگران روسیه و امور حزبی مشاهده می‌شد. سوردلف برای این‌که نگهبانان خود را گمراه کند برای فرار خط سیر پیچیده‌ای را انتخاب کرد. تصمیم گرفت از راه رودخانه‌ی اوب به وسیله‌ی قایق خود را به کشتی برساند. چیزی نمانده بود که این مسافرت به قیمت جان سوردلف تمام شود. رودخانه سیلابی بود و با قایقی کوچک امکان نداشت، آن‌هم بر خلاف جریان، در آن حرکت کرد. سوردلف به جای این‌که به خشکی بر گردد تصمیم گرفت که در جهت جریان آب حرکت کند تا مگر خود را به کشتی برساند. یکی از رفقاییش که در قایق‌رانی مهارت زیادی داشت نیز با او همراه بود. رودخانه به اندازه‌ای منقلب بود که قایق را برگرداند. از قضا رفیق قایق‌ران او از شنا چندان سر رشته‌ای نداشت. سوردلف نه تنها می‌بایستی به فکر نجات خود باشد بل که به نجات رفیق خود که در حال

غرق شدن بود نیز می‌بایستی کمک کند. پاییز بود و رودخانه در بعضی نقاط از قطعات یخ پوشیده بود. اگر عده‌ای از تبعیدی‌های کنار ساحل متوجه مغروقین نمی‌شدند آب سرد رودخانه و لباس خیس شده کار مغروقین را ساخته بود. تبعیدی‌ها با کوشش زیاد دهاقین را واداشتند که به نجات مغروقین بشتابند. سوردلف و رفیقش را از رودخانه بیرون آوردند و آن‌ها را گرم کردند و بدن آن‌ها را جلوی آتش مالیدند. این ناکامی و عدم موفقیت به هیچ‌وجه باعث یأس سوردلف نشد. سوردلف به‌زودی باز در صدد تهیه‌ی وسایل فرار برآمد. نزدیک بود آخرین دسته‌ی کشتی‌ها حرکت کنند و او می‌بایستی به هر قیمتی که باشد برای فرار از این ناحیه خود را به آن‌ها برساند. ولی سوردلف در اجرای نقشه‌ی فرار خود توفیق نیافت او را دستگیر و در محبس تمسک زندانی کردند. سوردلف تصور می‌کرد به‌واسطه‌ی فرارهای مکرر او را دوباره به ماکسیمکین‌یار خواهند فرستاد.

در آخرین پاییز سال ۱۹۱۲ خانواده‌ی سوردلف وارد تمسک شد. کلنل ژاندارمری به اطمینان این‌که سوردلف مادام که خانواده‌اش در تمسک است از آن‌جا فرار نخواهد کرد به او اجازه داد از محبس خارج شود و به ناحیه ناریم برگردد. ولی دل‌بستگی و علاقه‌ی شدید سوردلف نسبت به خانواده‌اش هرگز مانع عملیات انقلابی او نبود. مسأله مهم این بود که حزب به وجود او احتیاج داشت. درست در همان روزهای اول اقامت مادر پارابل، سوردلف خود را برای فرار آماده می‌ساخت. با ساکنین محل و مردم بین‌راه تا تمسک ارتباط پیدا کرد. نبود تلگراف فرار او را تسهیل می‌کرد، دسترسی به او ممکن نبود مگر او را تعقیب می‌کردند. سوردلف در پنجم دسامبر، شب یکی از اعیاد بزرگ مذهبی در اواسط شب فرار کرد. محافظ او به مناسبت عید، مشروب زیاد آشامیده بود و گشت معمولی را انجام نداد.

وقتی از فرار سوردلف اطلاع پیدا کردند که دو روز بود سوردلف راه طی می کرد. این فرار با موفقیت انجام پذیرفت. سوردلف دوباره به پترسبورگ رفت و کارهای انقلابی را از سر گرفت.

با استالین

در دو سالی که سوردلف در تبعید به سر می برد در وضع کشور تغییرات زیادی حاصل شده بود. در ۱۹۱۲ موج اعتصاب سراسری کشور روسیه را فراگرفت. بیش از یک میلیون نفر کارگر دست از کار کشیدند و دهاقین برای مبارزه علیه مالکین اراضی قیام کردند. دامنه‌ی تظاهرات انقلابی تا به قشون هم کشیده شد. این بار دیگر فشار تزاریسیم نتوانست جلوی توسعه‌ی شدید و تازه‌ی جنبش انقلابی را بگیرد.

حزب بلشویک با موفقیت تمام صد‌ها هزار نفر کارگر را گرد شعار انقلابی خود جمع کرده بود و یک اسلحه‌ی فوق‌العاده قوی یعنی روزنامه «پراودا» را نیز در اختیار داشت. ... در این موقع پراودا نقش مهمی بازی می کرد و پشتیبانی توده‌های وسیع را نسبت به بلشویسم جذب می نمود و در مبارزه‌ای که برای پیشرفت مرام حزب و تشکیل یک حزب انقلابی توده‌ی طبقه‌ی کارگر در گرفته بود پراودا در مرکز این مبارزه قرار داشت و تشکیلات قانونی را گرد کانون‌های نهانی و مخفی حزب بلشویک جمع می کرد و جنبش کارگری را به سوی

هدف مشخصی که انقلاب باشد راهنمایی می نمود.^۱ فراکسیون بلشویک چهارمین دوما^۲ دولتی نیز در جریان حوادث انقلابی ژل مهمی بازی می کرده است. در انتخابات دوره‌ی چهارم دوما در پاییز ۱۹۱۲ اعضای مهم حزب بلشویک از مراکز صنعتی انتخاب شدند. بلشویک‌ها از کرسی دوما استفاده می کردند و مقاصد رژیم استبدادی و سیاست حکومت تزاری و استثمار بی رحمانه‌ی سرمایه‌داری و مظالم سینورهای فئودال و مالکین بزرگ اراضی را فاش می کردند. وکلای بلشویک فعالیت علنی و قانونی را با عملیات نهانی توأم کرده بودند. جلسات مخفی آنها مرتباً تشکیل می شد و تأسیسات نوین حزبی ایجاد گردید.

در این ایام، استالین که در تابستان ۱۹۱۲ از تبعیدگاه ناریم فرار کرده بود، شخصاً امور روزنامه‌ی پراودا و فراکسیون دوما را اداره می کرد. سوردلف به محض ورود به پترسبورگ با استالین ارتباط یافت و طبق پیشنهاد کمیته‌ی مرکزی در هیئت تحریریه‌ی روزنامه پراودا و فراکسیون دوما مشغول کار شد. فعالیت‌های سوردلف و استالین می‌بایستی در خفا صورت گیرد. پلیس دقیقاً آن‌ها را تحت نظر داشت و هر آن ممکن بود با توقیف‌شان فعالیت انقلابی آن‌ها متوقف شود. سوردلف در آپارتمان بادایف، یکی از نمایندگان دوما، منزل کرد و با استفاده از مصونیت مسکن وکلاء، شب و روز در آن‌جا به سر می برد و به مقالات و انتشارات و مدارک مختلفی حزبی رسیدگی می کرد. رفقا برای برای کارهای حزبی نیز در آن‌جا او را ملاقات می کردند. استالین و سوردلف با لنین مفصلاً مکاتبه داشتند. لنین در این موقع، یعنی

^۱ تاریخ حزب کمونیست، صفحه ۱۴۱-۱۴۴، چاپ فرانسه.

^۲ دوما-Douma-مجلس قانون‌گذاری روسیه تزاری است که در سال ۱۹۰۵ پس از جنبش انقلابی که در آن سال رخ داد برای اسکات انقلابیون ایجاد گردید.

در تابستان ۱۹۱۲، برای این که به روسیه نزدیک تر باشد از پاریس خارج شده به گالیسی آمده بود. آزادی سوردلف بیش از دوماه طول نکشید، زیرا پلیس مخفی از فعالیت او و استالین در پترسبورگ اطلاع حاصل کرد. یکی از اعضای فراکسیون دوما به نام مالینفسکی، خائن نقاب دار که از دستیاران پلیس بود، آن‌ها را به پلیس معرفی کرده بود. اداره‌ی پلیس هراسان در ششم فوریه ۱۹۱۳ راجع به فعالیت انقلابی استالین و سوردلف اعلامیه‌ی زیر را صادر نمود: «اداره‌ی پلیس اطلاع حاصل کرده است که کمیته‌ی مرکزی حزب کارگری لنینیست سوسیال دموکرات پترسبورگ تصمیم دارد در اورال یک چاپ‌خانه نهانی و اداره‌ی محلی حزب دائر کند. آندری سوردلف و ژوزف جوگاشویلی (نام استالین است) مأمور اجرای قسمت فنی این تصمیم هستند» بادایف درباره‌ی توقیف استالین و سوردلف چنین نقل می‌کرد: «یک روز دربان پیش او آمد و با دادن نشانی‌های سوردلف از او پرسید که آیا چنین کسی در آپارتمان او هست یا نه؟ بادایف جواب داد که از اشخاص خارجی کسی در منزل او نیست. ولی واضح بود که پلیس رد پای سوردلف را کشف کرده بود. بنابراین دیگر ممکن نبود سوردلف در آپارتمان بادایف خود را مخفی کند. قرار بر این شد که همان روز تغییر منزل دهد. طبق نقشه‌ای که با نظر سوردلف طرح شده بود شب آنروز بادایف برای بازرسی اطراف خانه از منزل خارج شد. کسی را در خیابان ندید به علامت قراردادی یک سیگار آتش زد. سوردلف هم پاسخ داد: چراغ را خاموش کرد و پنجره را بست. بعد از اندکی توقف داخل حیاط شد، پس از پریدن از دیوار حیاط و عبور از حصار یک انبار چوب خود را به ساحل رودخانه که درشکه‌ای در آن جا منتظر او بود رسانید. سوردلف در آپارتمان یکی از نمایندگان دیگر دوما‌ی دولتی منزل کرد ولی همان شب حکومت تزاری بدون رعایت مصونیت مسکن وکلا به تفتیش منزل آن وکیل پرداخت و در نتیجه سوردلف دستگیر شد.»

به طوری که بعداً معلوم گردید مالدینوفسکی به وسیله‌ی تلفن آدرس جدید سوردف را به اداره‌ی پلیس خبر داده بود. چند روز بعد مالدینوفسکی استالین را هم در چنگال پلیس انداخت. استالین پس از فرار در منزل مخفی شده بود و بیرون نمی‌آمد. پلیس با بی‌صبری منتظر دستگیری او بود. فرصت این کار به‌زودی به‌دست پلیس افتاد. در تالار بورس کالاً شینکوا کنسرتی به‌نفع روزنامه‌ی پراودا و سایر مقاصد انقلابی ترتیب داده بودند. معمولاً عده‌ی زیادی از کارگران و روشنفکران طرف‌دار حزب بلشویک در این کنسرت حضور به‌هم می‌رساندند و هم‌چنین اعضای حزب، چه آن‌هایی که آشکارا فعالیت می‌کردند و چه آن‌هایی که به عملیات نهانی می‌پرداختند به این کنسرت آمدند، زیرا با استفاده از سروصدای جمعیت با هر کس که می‌خواستند می‌توانستند با فراغت کامل صحبت کنند.

استالین تصمیم گرفت به این کنسرت برود. مالدینوفسکی این تصمیم را به اداره‌ی پلیس اطلاع داد. در همان شب اعضای پلیس مخفی استالین را در حضور عده‌ای از رفقاییش توقیف کردند. حکومت تزاری تمام کوشش خود را به کار برد که استالین و سوردف را به دورترین نقطه‌ی ممکنه تبعید کند تا برای آن‌ها به‌هیچ‌وجه میسر نباشد که عملیات انقلابی را دوباره از سر گیرند. آن‌ها را به قصبه‌ی کوریکا در ناحیه‌ای دورافتاده توروخانسک نزدیک مدار قطبی فرستادند. سوردف در یکی از نامه‌هایی که به خواهرش نوشته است راجع به این تبعیدگاه دورافتاده چنین می‌گوید: «ژوزف جوگاشویلی و مرا صد وردست دیگر به طرف شمال نقل مکان داده و سخت تحت‌نظر قرار داده‌اند. ما به‌کلی از وصول نامه محرومیم. پُست فقط ماهی یک بار به‌وسیله‌ی قاصد پیاده و با تأخیر زیاد این‌جا می‌رسد. روی هم‌رفته دفعات ورود پست به این‌جا در سال از هشت یا نه تجاوز نمی‌کند معذالک وضعیت از

ماکسیمکین یار بهتر است. خواهش می کنم هرچه می فرستی به آدرس سابق من بفرست. رفقا آن را برای من خواهند فرستاد. چون برای جوگاشویلی مقداری پول رسیده بود چهار ماه است که او را از کمک خرج محروم کرده اند. من و او احتیاج زیادی به پول داریم ولی به اسم ما نباید چیزی فرستاده شود. این مطلب را به رفقایم هم بگو. سابقاً برای تو نوشته بودم که من مقداری مقروضم. بهتر است به جای این که پول برایم فرستاده شود آن را مستقیماً برای طلب کاران من بفرستی. من آدرس آن‌ها را به تو اطلاع خواهم داد. باید روی کوپن بنویسی («بابت قرض ژ.س.») من منتظر وصول چیزهایی که خواسته بودم هستم. نامه‌ی بعدی را از کوریکا به تو خواهم نوشت. جز به تو به کس دیگری در پترسبورگ نامه نمی نویسم، تصور می کنم که رفقا به وسیله‌ی تو از حالم مستحضر می شوند. ژاکب تو. بیش تر و زیادتر برایم نامه بنویس. من این تقاضا را از رفقا هم دارم. به هر جهت برای چند نفر در پترسبورگ نامه نوشتم. آدرس من تغییری نکرده است.»^۱

منظور سوردلف از کلمات طلبکاران، قرض و غیره که در نامه‌ی خود ذکر کرده است اشاره به این بود که برای فرارش پول، گذرنامه و آدرس‌هایی لازم است. هم سوردلف و هم استالین به رهایی خود بی اندازه علاقه مند بودند. زیرا به هیچ وجه نمی توانستند خودشان را راضی کنند که از کارهای مؤثر انقلابی دور بمانند. برای نظارت آن‌ها مأمورین مخصوص تعیین شد، نامه‌ها و حواله‌هایی که به اسم آن‌ها می رسید دقیقاً مورد بازرسی قرار می گرفت. برای جلوگیری از فرار استالین و سوردلف تصمیمات وحشیانه و شدیدی اتخاذ شده بود. به علاوه اشکالات مهم دیگری نیز برای فرار آن‌ها وجود داشت. استالین و سوردلف را در

^۱ «استالین در تبعیدگاه تورخانسک»، نوشته‌ی V. Schweitzer، صفحات ۱۲-۱۱، چاپ ۱۹۴۳، مسکو.

ناحیه‌ای زندانی کرده بودند که به وسیله‌ی سد غیرقابل عبور تایگا از سایر نقاط کاملاً مجزا بود. ناحیه تورخانسک در قسمت سفلی رود پنیسی واقع است و از یک طرف تا مدار قطب شمال و از طرف دیگر تا وسط تایگای بی کران امتداد دارد. در این ناحیه تا حدود هزارها کیلومتر تنها وسیله‌ی ارتباط عبارت است از اسب و سگ. پُست پترسبورگ و مسکو فقط ماهی یک بار به آن‌جا می‌رسید. نقاط مسکونی این ناحیه که تعداد آن‌ها چندان زیاد نیست در امتداد ساحل رودخانه قرار گرفته‌اند، بنابراین فرار امکان نداشت. تایگای غیرقابل عبور آن‌ها را به مرگ تهدید می‌کرد. تمام نقاط بین راه با تلگراف به هم ارتباط داشتند و هر آن ممکن بود فرارکنندگان به دام بیافتند و دستگیر شوند. این بار استالین و سوردلف تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در تبعید باقی ماندند. از روی نامه‌های سوردلف می‌توان فهمید که تا چه حد مایل بود بداند که در خارج از تبعیدگاه او چه می‌گذرد. در ۱۲ اوت ۱۹۱۴ سوردلف از کوریکا چنین می‌نویسد: «فعالاً به چیزی که بیش‌تر از همه علاقه‌مندم دانستن حوادثی است که در آن‌جا می‌گذرد. ما تقریباً از همه‌جا بی‌خبریم. تلگراف و روزنامه در این‌جا نایاب است و به‌اخباری که به صحت آن‌ها بتوان کاملاً اطمینان داشت دسترسی نداریم.» آژانس تلگرافی پترسبورگ «هم به‌هیچ‌وجه درخور اعتماد نیست. مسافرینی که این‌جا می‌آیند عموماً آن‌قدرها فهیم نیستند که از آن‌ها بتوان اطلاعات روشنی راجع به مسائلی که ما ذی‌علاقه هستیم به‌دست آورد. بعضی از رفقا برای جنبش کارگری شکست بزرگی را پیش‌بینی می‌کنند و حدس می‌زنند که ارتجاع پیروز خواهد شد و این جنبش را پشت سر خواهد گذاشت. ولی من چنین چیزی را نمی‌توانم باور کنم. به‌عکس من تصور می‌کنم که جنبش کارگری جهش بزرگی را به طرف جلو خواهد کرد. مصائب جنگ و اثرات آن لزوماً به طبقات وامانده فشار خواهد آورد و سبب تشدید جنبش‌های انقلابی خواهد شد و توده‌های وسیع کشورهای

عقب‌افتاده را که از نهضت‌های انقلابی برکنار مانده‌اند بیدار خواهد کرد. ممکن است در مدت جنگ مرتجعین به عملیات وحشیانه‌ای دست بزنند ولی پیروزی از آن‌ها نخواهد بود. شاهنامه آخرش خوش است». در اواخر سال ۱۹۱۴ سوردلف را به کوریکا منتقل کردند. بدو او را به قصبه‌ی سلویانیا در حوالی مرکز این ناحیه و چندی بعد به قصبه‌ی موناستیرسکویه (توروخانسک کنونی) فرستادند. در این جا وضع پُست بهتر بود. روزنامه‌ها و مجلات منظم‌تر می‌رسید و از تبعیدشدگان تازه‌ای که به آن جا می‌آمدند ممکن بود راجع به مراکز مهم کارگری اطلاعاتی به دست آورد. سوردلف در تبعید شب و روز کار می‌کرد و علاوه بر تفحصات نظری که شخصاً به عمل می‌آورد با رفقا نیز مطالعاتی انجام می‌داد. در این سال‌ها یک سلسله مقالات راجع به ناحیه‌ی توروخانسک نوشت که در روزنامه‌ی وستینک یورویی (به معنی: قاصد اروپا) درج شده است (یادداشت‌ها و نامه‌هایی نیز از سوردلف در روزنامه‌ی سیری منتشر شده است). سوردلف برای ایستگاه آثار جوی محل مطالعاتی می‌کرد، درس‌هایی خصوصی می‌داد و بالاخره به کارهای منزل رسیدگی می‌کرد. تمام وقت او از ساعت هفت صبح تا ساعت هفت یا هشت شب کاملاً گرفته بود. شب‌ها غالباً رفقای تبعیدی آندری در اتاق او جمع می‌شدند. گرچه این مجامع شبانه برای مذاکرات و مباحثات جدی تشکیل می‌شد ولی در ضمن رفقا به شوخی و بذله‌گویی نیز می‌پرداختند و وقتی از خانه‌ی سوردلف خارج می‌شدند، قلب‌شان از مسرت و خوشی سرشار بود. دوستان سوردلف برای استراحت، شوخی و آوازخوانی به منزل آندری می‌آمدند. غالباً این جمع خوشحال در هوای سرد شوخی‌کنان در حالی که آواز می‌خواندند، به جنگل مجاور خانه‌ی کوچک سوردلف می‌رفتند، برف‌بازی می‌کردند و یکدیگر را در توی برف هل می‌دادند. آندری، سردسته‌ی رفقا، از همه شوخ‌تر بود. همیشه اولین کسی بود که سرودی را زمزمه

می کرد بدون این که بدی صدایش مانع او گردد. در نمایش ها و شب نشینی هایی که در تئاتر محلی (امارت آموزشگاه) ترتیب داده می شد آندری اولین کسی بود که رقص را شروع می کرد، هرچند که در فن رقص چندان استاد نبود. خیلی علاقه داشت که دیگران را به شوخی وادارد و موجبات خوشی و مسرت آنان را فراهم کند. نه حبس، نه آب تنی در رودخانه ی اوب، نه ماکسیمکین یار نتوانست فعالیت خستگی ناپذیر و شوق به حیات را از او بگیرد. آندری به ورزش علاقه ی زیادی داشت و مدتی که در توروخانسک بود هیچ وقت فرصت بازی اسکی را از دست نمی داد. سوردلف هم چنین یکی از مشتاقان پرشور مسابقه های سگ دوانی بود و خودش اداره ی یک تیم را به عهده می گرفت. سوردلف دو تا سگ داشت. چیز تعجب آور این که یکی از این سگ ها که معمولاً آرام و مطیع بود وقتی یکی از عمال پلیس به خانه ی سوردلف قدم می گذاشت پارس کنان به طرف او حمله می کرد. به همین جهت اعضای پلیس مجبور بودند پس از ورود به حیاط قبلاً با انگشت به پنجره ی اتاق سوردلف بکوبند و همین امر آن ها را از لذت غافل گیر کردن مجامعی که در منزل سوردلف تشکیل می شد محروم می کرد. بعدها گزارشی در دبیرخانه ی اداره پلیس به دست آمد که در آن یکی از جاسوسان نوشته بود که در شب عید سال ۱۹۱۷ به علت این که شیشه های پنجره های طرف جنگل یخ زده بود دیدن درون اتاق سوردلف از بیرون ممکن نبود و از طرف دیگر سگ هم مانع دخول آن ها به حیاط بود. لذا آن ها نتوانستند هویت اشخاصی را که در منزل سوردلف جمع شده بودند تعیین کنند. بین سوردلف و اهالی محل روابط بسیار دوستانه و محبت آمیزی برقرار بود، بیش تر به این جهت که سوردلف در تبعید همیشه مقداری دوا با خود داشت و در موقع لزوم آن ها را در اختیار اهالی می گذاشت و چون سابقاً در دواخانه کار کرده بود موارد استعمال دقیق داروها را می دانست. دیگر این که اشخاص

بی سواد برای نوشتن نامه نیز به سوردلف مراجعه می کردند. چه بسا اتفاق می افتاد که سوردلف تمام سال برای اشخاص بی چیزی که بنا به ناحق از آن‌ها مالیات مطالبه کرده بودند می بایستی متوالیاً به ادارات مذکور کاغذ بنویسد. سوردلف هم چنین به تونگوزها و اوستیاک‌ها کمک می کرد که بازرگانان پوست آن‌ها را مغبون نکنند. تماس‌های دائمی با اهالی بومی برای سوردلف موثرترین منبع مطالعه‌ی اقتصاد ناحیه‌ی توروخانسک بود. وقتی پُست وارد می شد و مخصوصاً اگر تبعیدی‌های تازه‌ای از پترسبورگ می آمدند در زندگی یکنواخت تبعید جنبشی محسوس ظاهر می شد.

ب. ایوانف راجع به ملاقات خود با سوردلف در توروخانسک چنین می نویسد:

«مرا در قصبه‌ی موناستیرسکویه پیدا کردند. در بین راه اطلاع پیدا کرده بودم که سوردلف در آن قصبه است. پس از رسیدن به آن جا بلافاصله به جست‌وجوی او پرداختم تا او را پیدا کردم. در دم مذاکرات پرهیجانی بین ما صورت گرفت. من جریان حوادث مراکز کارگری را برای او به تفصیل نقل می کردم و نام کارخانه‌هایی که در آن کارگران دست از کار کشیده بودند می شمردم: لسر، پایویاینن، آیواز، ارسیکون و غیره. چشم‌های ژاکب می درخشید مثل این که خودش الان در این کارخانه‌هاست و در اجتماعات کارگری جنگل حاضر است و در عملیات نهایی و پیچیده‌ی حزبی شرکت دارد.

برای عملیات در آن نواحی چه سازمان‌هایی داده شده است؟ با توده تا چه حد ارتباط برقرار گردیده است؟ آیا در قشون اقداماتی به عمل آمده است و می توان نتایج مثبتی را انتظار داشت؟

این‌ها از جمله سؤالات گوناگونی بود که سوردلف در حالی که در اتاق قدم می‌زد و سیگار می‌کشید از من کرد. آن شب را مدتی با هم صحبت کردیم. من در اولین ملاقاتم با سوردلف همان احساسات دوستی عمیقی که یک نفر شاگرد نسبت به معلم دارد نسبت به او در خود احساس کردم.»

جنگ امپریالیستی اثرات خود را ظاهر می‌کرد. پریشانی اقتصادی پایه‌ی قوای حیاتی کشور را به کلی سست کرده بود. قشون که تحت فرماندهی امرای فاسد قرار داشت متحمل شکست‌های پیاپی شده بود. انعکاسات جنگ تا ناحیه‌ی توروخانسک هم رسید. خبر بسیج عمومی زمستان ۱۹۱۶ تبعیدی‌ها را به هیجان آورده بود. عده‌ی زیادی از آن‌ها در حدود بیست نفر- به زیر پرچم خوانده شده بودند. سوردلف از دوری رفقا متأثر بود ولی به فرصتی که آن‌ها برای عملیات انقلابی بین سربازان به‌دست آورده بودند رشک می‌برد. رژیم سخت قشون به مراتب از زندگانی در محلی دورافتاده مطلوب‌تر بود. تجهیز مجرمین سیاسی از طرف حکومت تزاری، نوید می‌داد که زمان تغییر وضعیت نزدیک شده و دوره‌ی جنگ و تبعید رو به پایان است و مقدمه‌ی بروز حوادث تازه‌ای که پیک خطر و پیروزی است شروع گردیده است. سوردلف در موقع وداع با رفقا چنین گفت:

«ما باز در پترسبورگ یا سایر مراکز کارگری به هم خواهیم رسید و با هم کار خواهیم کرد.»

در اوایل مارس ۱۹۱۷ خبر سقوط اتوکراسی در توروخانسک منتشر شد. اولین فکر سوردلف این بود: لازم است فوراً به آن جایی که به قوای ما احتیاج دارند، جایی که مبارزه جریان دارد حرکت کنم. باید خود را هرچه زودتر به پترسبورگ برسانم. تنها جاده‌ی این

مسافرت عبارت بود از سطح یخ بسته‌ی رود ینیسی، و در حدود هزارها کیلومتر را می‌بایستی با اسب طی کرد. عده‌ی سورت‌هایی که آماده‌ی حرکت بودند چندان زیاد نبود. سوردلف قصبه‌ی موناستیرسکویه را در میان طوفان برف ترک کرد. باد چنان به شدت می‌وزید که کسی قادر نبود خود را روی زمین نگاه دارد و برف به اندازه‌ای سخت می‌بارید که کسی نمی‌توانست یک قدم جلوتر خود را ببیند. سورت‌ها بعد از پایین آمدن سراسیمی ساحل و رسیدن به رودخانه، در پشت پرده‌ی زخیم برف ناپدید شدند و پس از پنج یا شش روز به حوالی ینیسشیسک رسیدند. مسافری مجبور بودند آهسته و با احتیاط حرکت کنند چه هر آن ممکن بود در حفره‌ای برای ابد فرو روند. آب شدن یخ ینیسی نزدیک بود شروع شود ولی سوردلف عجله داشت هرچه زودتر خود را به پطرسبورگ که استالین پس از برگشتن از تبعید در آن جا منتظر او بود، برساند. فعالیت انقلابی سوردلف وارد مرحله‌ی جدیدی شد. دیگر سرگردانی‌های زندان و تبعید پایان یافته بود. لنین بعدها راجع به سوردلف چنین می‌گوید:

«... همین راه دراز فعالیت نهانی بیش از هر چیز مشخص می‌کند کسی را که دائماً در مبارزه شرکت داشته و هیچ وقت ارتباط خود را از توده قطع نکرده است، کسی که هرگز روسیه را ترک نگفته و همیشه با شایسته‌ترین کارگران کار کرده است و با وجود گوشه‌گیری‌ای که تعقیب‌های پلیس انقلابیون را به آن محکوم می‌کند، نه تنها توانست برای کارگران پیشوایی محبوب، پیشوایی که در درجه‌ی نخست به رموز کارهای عملی واقف است بشود، بل که هم‌چنین توانسته است سازمان‌دهنده‌ی پرولتاریای مترقی گردد.»^۱

^۱ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه ۸۰ الی ۸۱، چاپ روسی.

تدارک انقلاب سوسیالیستی

سوردلف چندی بعد از مراجعت به پترسبورگ برای تشکیل و اداره‌ی «کنفرانس محلی حزب» به اورال رفت. رفقای حزبی اورال به‌عنوان پیشوای قدیمی خود از او پذیرایی کردند. سوردلف، مدافع و مفسر با حرارت افکار لنین، مبارزه را شروع کرد و از افکار خائنه و خدعه‌آمیز منشویک‌ها و «سوسیالیست‌های رولوسیونر»^۱ پرده برداشت و شجاعانه برای بسط جنبه‌های سوسیالیستی انقلاب طرحی تنظیم کرد. سوردلف جداً از روش سیاسی بلشویک‌ها دفاع می‌نمود و با اعضای حزب همراهی می‌کرد که قدرت و نفوذ سازمان بلشویکی اورال را بین کارگران آن‌جا بالا ببرند. سوردلف در کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روس (بلشویک) که در پتروگراد تشکیل شده بود به‌عنوان نماینده‌ی اورال شرکت نمود. در این کنفرانس سوردلف برای اولین بار لنین را ملاقات کرد. حزب برای سوردلف ارزش زیادی قائل بود و به او اعتماد کامل داشت. سوردلف در کنفرانس آوریل دوباره به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک انتخاب شد و منشی‌گری کمیته‌ی مرکزی

^۱ سوسیالیست‌های رولوسیونر (S.R.)، افراد حزب سوسیال رولوسیونر (انقلابیون-اجتماعیون) که در اوائل قرن بیستم در روسیه تشکیل شده است. منشی این حزب عبارت بود از ترور، انقلابیون-اجتماعیون طرف‌دار تقسیم عادلانه‌ی اراضی بودند. لنین ثابت کرده بود که این شعار یک شعار سوسیالیستی نیست بلکه به منظور حفظ منافع سرمایه‌داران و گولگ‌هاست. در انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ کاملاً آشکار شده که این حزب مدافع سرمایه‌داران و ملاکین است. انقلابیون-اجتماعیون به اتفاق سایر احزاب ضدانقلابی علیه بلشویک‌ها و کارگران انقلابی شدیداً مبارزه می‌کردند. پس از انقلاب اکتبر، انقلابیون-اجتماعیون تشکیل‌دهنده‌ی توطئه‌ی ضدانقلابی و مبارزه‌ی مسلحانه دستجات گارد سفید علیه جمهوری شوروی بودند.

به او واگذار گردید. از آوریل ۱۹۱۷ به بعد سوردلف فقط به مدت‌های کوتاه و برای انجام بعضی مأموریت‌های مهم که از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب به او داده می‌شد مرکز را ترک می‌کرد. بقیه‌ی وقت خود را به عملیات انقلابی و همکاری روزانه با لنین و استالین مصروف می‌داشت. در پیشنهادات تاریخی لنین در کنفرانس آوریل که نقشه‌ی مبارزه به‌منظور عبور از انقلاب دموکراسی بورژوا به انقلاب سوسیالیستی طرح شده بود برای جلب پشتیبانی توده‌ها و به‌دست آوردن اکثریت در شوراها تأکید زیادی به‌عمل آمده بود. سوردلف تمام هنر و استعداد سازمانی خود را برای اجرای این منظور به کار انداخت.

جریان حوادث روزبه‌روز سریع‌تر می‌شد. همکاری روزانه با لنین و استالین، تجربیات سیاسی و استعداد سازمانی به سوردلف کمک می‌کرد که به‌خوبی راهی را که باید در جریان حوادث پیش گیرد، تشخیص دهد و طریقه‌ی حل مسائل پیچیده را پیدا کند. وقتی یکی از کارکنان حزبیِ ولایات برای رفع مشکلاتی که در امور حزبی پیش می‌آمد به سوردلف مراجعه می‌کرد قبل از این که همه‌ی جزئیات امور را توضیح دهد سوردلف عیب کار را کشف می‌کرد و پس از چند سؤال دستور لازم را صادر می‌نمود و در صورت احتیاج شخص دیگری را برای رسیدگی و رفع مشکلات به محل می‌فرستاد. دستورات او به اندازه‌ای واضح و کامل بود که فرستاده‌ی او مانند کسی که در محل و حزب آن‌جا سال‌ها کار کرده باشد از هر حیث روشن بود. مبارزین حزبی از سرعت انتقال و قوه‌ی تشخیص سوردلف در تعجب بودند. غالباً کسانی که او را برای کاری ملاقات می‌کردند چنین می‌گفتند: «من تصور کردم سوردلف، قبل از ورود من به اتاق کارش در اطراف این مسأله با تفکر و سنجیدگی کامل مطالعه کرده بود.» هر کس سوردلف را ملاقات می‌کرد چنین احساس می‌نمود که سوردلف

کسی است که به سهولت و بدون صرف کوشش زیاد قادر است غامض‌ترین مسائل را حل کند. ولی این سهولت ظاهری در حل مسائل در حقیقت نتیجه‌ی تمرکز بزرگ فکر و اراده‌ی سوردلف بود. حافظه‌ی خارق‌العاده‌ی سوردلف برای او کمک ذی‌قیمتی بود. اگر ولو یک بار راجع به یکی از تأسیسات حزبی و اشخاص مربوط به آن در رابطه‌ی متقابل آن‌ها مطلبی می‌شنید برای همیشه در خاطره‌اش نقش می‌بست. در این روزهاست که دفتر یادداشت معروف سوردلف به‌وجود آمده است. این یادداشت‌ها در امور سازمانی به او بسیار کمک می‌کرد.

سوردلف نقشه‌ی کار کنگره‌ی شوراهای، اسامی ناطقین و اعضای کمیسیون و نظایر این چیزها را در این دفتر می‌نوشت.

سوردلف برای بازرسی حُسن اجرای دستورات مختلف خود نیز از این دفترچه استفاده می‌کرد. وقتی موضوعی تصفیه می‌شد سوردلف اوراق مربوطه را از دفتر یادداشت خارج می‌کرد و با دفتر جدیدی شروع می‌کرد.

در شانزدهم ژوئیه کارگران و سربازان پتروگراد در خیابان‌ها سرازیر شده و علیه عملیات جنایت‌آمیز حکومت موقتی که به جای پایان دادن به جنگ به تهاجم تازه‌ای دست زده بود، به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات ناگهانی که در ابتدا چندان مهم به نظر نمی‌رسید سریعاً به تظاهرات بزرگ مسلح تحت شعار «قدرت از آن شوراهاست» تبدیل گردید. برای قلع و قمع تظاهرکنندگان واحدهای ارتجاعی و دسته‌جات یونکری و افسران به محل اعزام شدند و در نتیجه خون عده‌ای از کارگران و سربازان به زمین ریخته شد. شکنجه‌ها و آزارهای جنون‌آمیزی نسبت به بلشویک‌ها شروع گردید. لنین برای این که از شر جاسوسان حکومت

موقت در امان باشد مجبور شد خود را مخفی کند. طبق دستورات لنین کلیه‌ی امور حزبی پتروگراد را استالین، سوردلف، مولوتوف و ارجونیکیدزه اداره می‌کردند. عملیات آن‌ها تا حدی مخفیانه صورت می‌گرفت. سوردلف از خانه به‌درآمد و به دربان گفت که قصد دارد از پتروگراد بیرون برود. دوباره سرگردانی او شروع شد. سوردلف مانند دوره‌ای که با رژیم تزاری به عملیات نهانی مشغول بود در هر جایی که پیش می‌آمد شب می‌گذراند. روزنامه‌های بورژوا تمام قدرت سخن‌پردازی خود را برای مرعوب کردن خرده‌بورژواها به کار انداختند و بلشویک‌ها را در نظر آن‌ها موجودات جهنمی جلوه دادند. این روزنامه‌ها سوردلف را «شیطان سیاه، شیطان فولادی» می‌نامیدند. در دوره‌ای که حملات مجنونانه به منظور کشتار و شکنجه‌ی بلشویک‌ها به انتها درجه‌ی شدت رسیده بود وسایل تشکیل ششمین کنگره‌ی حزب فراهم شد. این کنگره در اواخر ژوئیه و اوایل اوت ۱۹۱۷، در پتروگراد، نهانی تشکیل شد. جلسات این کنگره نیز کاملاً مخفی بود و دائماً محل آن را تغییر می‌دادند. عمّال حکومت موقت برای دستگیری اعضای کنگره تمام شهر را زیر و رو کردند و مدام در جست‌وجوی لنین، استالین، سوردلف و سایرین بودند.

لنین به علت این که پلیس در تعقیب او بود نمی‌توانست در کنگره شرکت کند. لذا استالین و سوردلف را مأمور اداره‌ی کنگره کرد. سوردلف کارهای سازمانی، تنظیم مقررات کنگره و تهیه‌ی صورت‌گزارشات سازمان‌های ولایات را به‌عهده داشت. برای انجام این وظایف دقت و سرعت زیادی لازم بود، زیرا کنگره به‌واسطه‌ی تنگی وقت می‌بایستی به کارها سریعاً رسیدگی کند و از طرف دیگر چون راجع به مسأله‌ی مهم قیام مسلحانه می‌بایستی تصمیم گرفته شود لذا برای کنگره در دست داشتن اطلاعات دقیق راجع به اوضاع ولایات در

درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت. در ششمین کنگره‌ی حزب بلشویک، استالین از طرف کمیته‌ی مرکزی گزارشی مربوط به سازمان را خواند. کنگره‌ی حزب تأکید کرد که تمام کوشش خود را به تدارک قیام مسلحانه مصروف دارد. در جلسه‌ی دهم اکتبر کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک، سوردلف گزارشی راجع به وضع تمام کشور روسیه به کنگره تقدیم کرد. در روزهایی که سرنوشت انقلاب کارگری تعیین می‌شد، دادن اطلاعات صحیح از وضع کشور مأموریتی بود که مسئولیت بسیار مهمی در بر داشت. گرچه وسایل فنی کمیته‌ی مرکزی بسیار حقیر بود معذالک سوردلف موفق شد یک رشته مدارک مهم و موثق جمع‌آوری کند. از سیل مردمی که همه‌روزه به طرف اتاق کار سوردلف روان بود به‌طور وضوح معلوم می‌شد که طبقه‌ی کارگر شهرها و کارخانجات مختلف برای مبارزه علیه بورژوازی کاملاً آماده است. سوردلف طرفدار پرشور انقلاب، که به روحیه‌ی توده‌ها آشنایی کامل داشت و گزارشات او متکی بر حقایق و واقعیت‌ها بود، به شدت علیه کسانی که بین مردم ایجاد وحشت می‌کردند و هم‌چنین علیه اشخاص دودل و مردد به مبارزه پرداخت. در روزهایی که وسایل مستقیم قیام مسلحانه را تهیه می‌دیدند، سوردلف ثابت کرد که برای فرماندهی و رهبری شایستگی زیادی را دارا است.

سوردلف در کلیه‌ی مراحل تدارک وسایل قیام شرکت داشت. به خوبی تشخیص می‌داد که هر کس برای چه مأموریتی مناسب است. به مبارزین و کارکنان حزب که به محل کار او می‌آمدند دستورات و اوامر روشنی صادر می‌کرد ... «به فلان کمیته اطلاع دهید که در صورت احساس خطر از طرف دسته‌جات کرنسکی خط راه آهن را منهدم نمایند. به فلان

کمیته ابلاغ کنید که محل انشعاب راه آهن و مرکز تلگراف و تلفن را به وسیله‌ی واحدهای خودمان اشغال کنند».

در شانزدهم اکتبر سوردلف در یکی از جلسات مهم کمیته‌ی مرکزی حزب به کامنف و زینوویف، خائنین پستی که ضدلنین به مبارزه برخاسته بودند و با انقلاب مخالفت می‌کردند، پاسخ دندان‌شکنی داد: «تناسب قوا به نفع ماست باید اصلاحات لازم به‌عمل آید تا وسایل فنی مؤثرتر و نیرومندتر شود.»

در دهمین جلسه‌ی «مرکز حزبی» برای اداره‌ی امور مربوط به انقلاب تأسیس شد و استالین به ریاست و سوردلف به عضویت آن انتخاب گردیدند. چند روز بعد، در بیست و یکم اکتبر، استالین و سوردلف مأمور شدند فراکسیون بلشویک را در دومین کنگره‌ی شوراها که قریباً می‌بایستی تشکیل شود اداره کنند.

در بیست و چهار اکتبر، کمیته‌ی مرکزی سوردلف را مأمور کرد که مراقب حکومت موقت و احکام و فرامین او باشد. سوردلف هم چنین عهده‌دار حفظ تماس دائم با قلعه پترول بود. در همان شب لنین به اسمولنی که مرکز ستاد انقلاب بود وارد شد و زمام امور انقلاب را به‌دست گرفت. حمله‌ی بزرگ شروع شده بود. سوردلف از صبح زود تا پاسی از شب در اسمولنی به کار مشغول بود و با شوق وافر و ایمان کامل به پیروزی، رشته‌های تشکیلات را محکم در دست داشت.

پیروزی‌ای که کمیته انتظار آن را کشیده بود به‌دست آمده بود. دیگر می‌بایستی برای تحکیم قدرت جوان شوروی مبارزه را شروع کرد. سوردلف به قول لنین، مقام شخص اول

اولین جمهوری شوروی یعنی مقام ریاست کمیته‌ی اجراییه مرکزی شوراهای روسیه را احراز نمود.

اولین رئیس اجراییه کمیته‌ی مرکزی شوراهای روسیه

سوردلف عملاً نشان داد که حزب در تفویض مقام ریاست کمیته‌ی اجراییه مرکزی روسیه به او مرتکب خطایی نشده بود. جمهوری جوان شوروی در آن موقع روزهای سختی را می‌گذراند. سرمایه‌داران، مالکین بزرگ ارضی، عمال تزار، ژنرال‌ها، افسران ضدانقلابی و احزاب ارتجاعی-کادتها^۱، منشویک‌ها، سوسیالیست رولوسیونرها که در مبارزه‌ی اکثریت مغلوب شده بودند به حکومت کارگران و دهاقین حمله‌ور شدند. به زودی جمهوری شوروی خود را در حلقه‌ی دشمنان خویش محاصره دید.

خطر مهلکی کشور را تهدید می‌کرد. امپریالیسم آلمان، تا دندان مسلح، دم دروازه‌ی پطروگراد رسیده بود. می‌بایستی هم وسایل دفاع کشور را فراهم کرد و هم اساس یک دولت جدید دولت شوروی-را ریخت. می‌بایستی دستگاه فرسوده‌ی دولتی را منهدم کرد و به جای

^۱ کادتها: دمکرات‌های مشروطه‌خواه را در زبان روس به‌طور مخفف «کادت» می‌گویند. این حزب به‌طور رسمی در ۱۹۰۵ تشکیل گردید. تمام جدیت این حزب تا انقلاب روسیه به‌دست گرفتن زمام دولت و «تجدید سازمان اجتماع از راه قانون‌گذاری» بوده است ولی در حقیقت منظور حزب مزبور ایجاد اختلال در سازمان انقلاب و کنار آمدن با تزاریسم بوده است. کادتها در باطن سلطنت طلب بودند و پس از انقلاب اکتبر هم محرک ضدانقلابیون بودند و بسیاری از سازمان‌های ضدانقلابی به دسایس آنها ایجاد گردیده است.

آن ارگان‌های اداری تازه‌ای با شرکت توده‌های وسیع ملیت‌های مختلف روسیه‌ی تزاری سابق به‌وجود آورد.

می‌بایستی ملل روسیه‌ی شوروی را گرد حزب لنین جمع کرد و ابتکارات مولده‌ی آن‌ها را رهبری نمود و برای اولین بار در تاریخ، مسائل غامض و پیچیده‌ی ایجاد اولین دولت سوسیالیستی کارگران و دهاقین جهان را حل کرد. در اولین ماه‌های بعد از پیروزی، اداره‌ی کمیته‌ی اجراییه‌ی مرکزی روسیه که از نمایندگان احزاب مداراجو و سازشکاراز سوسیالیست‌های رولوسیونر دست‌راست و منشویک‌ها گرفته تا سوسیالیست‌های رولوسیونر (چپ) و ماکسیمالیست‌ها^۱ و آنارشویست‌ها مرکب بود متانت و کاردانی مخصوصی لازم داشت، سوردلف با کوششی خستگی‌ناپذیر علیه خائنین منافع طبقه‌ی کارگر به مبارزه پرداخت و با دست توانای خود بنیان دولت جوان شوروی را مستحکم می‌کرد.

یکی از مسائل اولیه‌ی روز که می‌بایستی به حل آن همت گماشت تعیین سرنوشت مجلس مؤسسان بود. اعضای این مجلس قبل از اکتبر انتخاب شده بودند و واضح است که در انتخاب آن‌ها اراده‌ی ملت به‌هیچ‌وجهی دخالت نداشته است. این مجلس می‌بایستی در پنجم ژانویه‌ی ۱۹۱۸ تاریخی که ضدانقلابیون با بی‌صبری انتظار آن را می‌کشیدند افتتاح

^۱ ماکسیمالیست‌ها: جناح چپ حزب «سوسیال رولوسیونر» روسیه که در اولین مجمع عمومی آن حزب در سال ۱۹۰۶ تجزیه شدند و حزبی تشکیل دادند نیمه‌آنارشویست و خود را به نام (اس.آر.های ماکسیمالیست) نامیدند. ماکسیمالیست‌ها خواستار ملی نمودن اراضی و فابریک‌ها و کارخانجات بودند. ولی این تقاضا به منزله‌ی نقابی بود که چهره‌ی حقیقی آن‌ها را می‌پوشاند. آن‌ها پیشنهاد می‌کردند که ترور وسیله‌ی مبارزه قرار گیرد. متدرجاً ماکسیمالیست‌ها رو به فساد گذاشته و تبدیل به گروهی غارتگر و بی‌ایمان و غاصب اموال مردم شدند و در سال ۱۹۲۰ به‌طور قطع از میان برداشته شدند.

شود. ضد انقلابیون تمام قوای خود را برای گشودن مجلس به کار بردند و شعار خود را چنین اعلام داشته بودند که «تمام قدرت از آن مجلس مؤسسان است.» روز افتتاح مجلس مؤسسان فرارسید. کمیته‌ی اجرایی‌ی مرکزی روسیه به سوردلف مأموریت داد که جلسه را افتتاح کند. ولی سوسیالیست رولوسیونرها و منشویک‌های روسیه کاندید خودشان را به‌عنوان «رئیس سنی» تعیین کردند. رئیس سنی پشت تریبون رفت، زنگ ریاست را در دست گرفت و خواست جلسه را افتتاح کند ولی سوردلف ناگهان پهلوی او ظاهر شد و او را که با وضع رقت‌باری مشغول صحبت بود با دستی محکم کنار زده و با صدایی قوی که بر جیغ و داد سوسیالیست رولوسیونرها و منشویک‌ها غالب بود به آرامی چنین اعلام داشت: «کمیته‌ی اجرایی‌ی مرکزی شوراهای کارگران و دهاقین مرا مأمور کرده است که این جلسه را افتتاح کنم. کمیته‌ی اجرایی‌ی مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهاقین... امیدوار است که مجلس مؤسسان کلیه‌ی احکام و تصمیمات شوراهای کمیسرهای ملی را کاملاً به رسمیت خواهد شناخت»... کمیته‌ی اجرایی‌ی مرکزی امیدوار است مجلس مؤسسان که نماینده‌ی حقیقی منافع ملت است اعلامیه‌ای را که الان مفتخرم متن آن را به استحضار آقایان برسانم تصویب خواهد نمود.^۱ سپس سوردلف با صدایی بلند و روشن متن «اعلامیه‌ی حقوق ملل روسیه» را چنین خواند: «۱- روسیه، بدین وسیله جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و کشاورزان اعلام می‌شود. تمام قدرت، چه در مرکز و چه در سایر نقاط از آن شوراهاست. ۲- جمهوری شوروی روسیه به شکل اتحادیه‌ی جمهوری‌های ملی شوروی بر اساس اتحاد آزادانه‌ی ملل آزاد بنا نهاده می‌شود.» همان‌طوری که می‌بایستی انتظار داشت

^۱ ژ. سوردلف، مقالات و نطق‌ها، صفحه‌ی ۳۸-۳۷، چاپ سیاسی، ۱۹۳۹، مسکو.

مجلس مؤسسان از تصویب احکام و تصمیمات دومین کنگره‌ی شوراهای صلح، زمین و تعویض قدرت به شوراهای امتناع ورزید. پس از چند ساعت این مجلس منحل شد. دسیسه‌های ضدانقلابیون برای متوقف کردن پیشرفت پیروزمندانه‌ی حکومت شوروی به نتیجه‌ای نرسید. نفوذ و اهمیت سوردلف به‌عنوان یکی از مؤسسين حکومت شوروی روزه‌روز بالاتر می‌رفت. سوردلف با چنان علاقه‌ای فعالیت می‌کرد و دامنه‌ی کار او به اندازه‌ای وسیع بود که هر کس گمان می‌کرد که او همان آرمان و افکار لنین است که شکل زنده‌ی بشری به خود گرفته و به عمل پرداخته است. سوردلف برای وصول به هر هدفی کوتاه‌ترین راه را پیدا می‌کرد. طبق طرح لنین، سوردلف با دقت کامل وسایل سازمانی لازم برای ریشه‌کن کردن قوای بورژوازی مالکین بزرگ ارضی، کارمندان مرتجع و احزاب ضدانقلابی را تهیه می‌دید و موجبات تحکیم اساس رژیم شوروی را از هر حیث فراهم می‌کرد.

«ولی مادامی که روسیه با آلمان و اتریش در جنگ بود نمی‌شد تصور کرد که مبانی حکومت شوروی استحکامی یافته است و برای این که بالاخره قدرت شوروی را بتوان مستحکم نمود می‌بایستی به جنگ پایان داد.»^۱

حزب و حکومت شوروی تمام اقدامات لازم را برای پایان دادن به جنگ به‌عمل آوردند و «به کلیه‌ی ملل متخاصم و حکومت‌های آن‌ها پیشنهاد کردند که برای صلح عادلانه و دمکراتیک مذاکره را شروع کنند.»^۲ دولت‌های متخاصم پیشنهاد صلح حکومت شوروی

^۱ تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)، صفحه ۲۰۲، چاپ فرانسه.

^۲ تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)، صفحه ۲۰۳، چاپ فرانسه.

را رد کردند. جمهوری شوروی در اثر ورشکستگی اقتصاد ملی، خستگی عمومی ناشی از جنگ و پاشیدگی جبهه‌ها احتیاج به استراحت و ترک مخاصمت داشت. حکومت شوروی که مجری اراده‌ی شوراها بود مذاکره‌ی صلح با آلمان و اتریش را شروع کرد. تمام قوای ضدانقلابی داخل کشور شدیداً با امضای معاهده‌ی صلح مخالفت می‌کردند. دشمنان شوروی می‌خواستند جمهوری شوروی را که اساس آن هنوز استحکامی چندان نپذیرفته بود و قشونی از خود نداشت با ضربات امپریالیسم آلمان از پا درآوردند و پیروزی‌های کارگران و دهاقین را به مخاطره اندازند. آن‌ها، تروتسکی و بوخارین، پیشوای «گروه کمونیست‌های چپ» مبارزه‌ی سختی را علیه لنین شروع کردند. «لنین، استالین و سوردلف می‌بایستی برای به‌دست آوردن رأی موافق کمیته‌ی مرکزی راجع به امضای قرارداد صلح در کمیته‌ی مرکزی علیه تروتسکی و بوخارین و سایر تروتسکیست‌ها به مبارزه‌ی شدیدی دست بزنند...»^۱

حتی پس از آن‌که کمیته‌ی مرکزی تصمیم به امضای قرارداد صلح گرفت کمونیست‌های «چپ» و تروتسکیست‌ها به مخالفت بی‌شمرانه‌ی خود با لنین هم‌چنان ادامه می‌دادند. تروتسکی با دسیسه‌های خائنانه‌ی خود باب مذاکرات صلح را مسدود کرد و به امپریالیسم آلمان فرصت داد که به تهاجم تازه‌ای دست برد و به سرزمین شوروی نفوذ کند و حیات جمهوری شوروی را به مخاطره اندازد. در اثر جنبش بزرگ انقلابی که در تعقیب مداخله‌ی علنی آلمان در کشور پیدا شده بود حکومت شوروی توانست به کمک دسته‌جات جدید ارتش در مقابل مهاجمین آلمانی مقاومت کند و به آن‌ها ضربات سختی وارد آورد و در ناروا و پسفک جلوی دسته‌جات مسلح آلمانی را بگیرد و معاهده‌ی صلح را به امضا

^۱ تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)، صفحه ۲۱۷، چاپ انگلیس.

برساند. در آن موقع هنوز معلوم نبود پایه‌ی اعمال تحریک‌آمیز و خائنانه‌ی تروتسکی و بوخارین و هم‌دستان او در کجاست. به‌طوری که بعداً طی محاکمه «بلوک دست راستی‌ها و تروتسکیست‌ها» کشف شد بوخارین و گروه «کمونیست‌های چپ»، که بوخارین در رأس آن قرار داشت، با تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» متفقاً علیه حکومت شوروی مشغول توطئه بودند. بوخارین و تروتسکی و هم‌دستان آن‌ها می‌خواستند قرارداد صلح برست‌لیتوفسک را نقض کنند و لنین و استالین و سوردلف را توقیف و به قتل برسانند و حکومت جدیدی مرکب از طرفداران بوخارین و تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» تأسیس کنند.^۱ در موقعی که این توطئه‌ی مخفی در حال پیدایش بود «کمونیست‌های چپ» با پشتیبانی تروتسکی علناً برای تجزیه‌ی حزب و متلاشی کردن صفوف آن به حزب بلشویک حمله می‌کردند. ولی در این موقع دشوار حزب، دور لنین، استالین و سوردلف گرد آمد و از کمیته‌ی مرکزی در مسأله‌ی صلح و سایر مسائل پشتیبانی می‌کرد.

«کمونیست‌های چپ» تنها مانده و مغلوب شدند. سوردلف که به خوبی می‌دانست که چگونه سیاست ضدشوروی و نفاق‌جویی «کمونیست‌های چپ» را برای توده‌ها فاش کند در پیروزی نظریات لنین و استالین و حفظ وحدت حزب نقش مهمی بازی می‌کرد. در ششم مارس ۱۹۱۸ هفتمین کنگره‌ی حزب افتتاح شد. سوردلف به نام کمیته‌ی مرکزی گزارش مربوط به سازمان حزب را در کنگره قرائت کرد و از افزایش قابل ملاحظه‌ای که در عده‌ی اعضای حزب در فاصله‌ی کوتاه بین ششمین و هفتمین کنگره حاصل شده بود سخن

^۱ این اظهارنظر نویسنده بسیار گزافه‌آمیز است. (چاپ جدید)

گفت. تشکیلات حزبی در پطروگراد و مسکو دو برابر و در ناحیه‌ی اورال از دو برابر هم بیش‌تر شده بود. سوردلف در روز دوم تشکیل کنگره با حرارت زیاد از لنین در مسأله‌ی صلح برست‌لیتوفسک پشتیبانی نمود. کنگره صحت نظر لنین را در خصوص صلح برست‌لیتوفسک تأیید کرد و نظریات تروتسکی و بوخارین را رد نمود. در پایان هفتمین کنگره‌ی حزب سوردلف با حرارت فوق‌العاده‌ای تمام افراد را به اتحاد و یگانگی دعوت کرد: «من کوچک‌ترین شکی ندارم که توده‌های طبقه‌ی کارگر که به حزب ما وارد می‌شوند از روی ایمان برای وحدت اعضای حزب خواهند کوشید. همان‌طوری که کنگره هم آرزومند است، من شک ندارم که هرگونه اقدام به منظور تجزیه‌ی حزب و تولید نفاق بین اعضای آن در همان قدم اول با شکست قطعی مواجه خواهد شد.»

بعد از ختم کنگره، سوردلف به نیژنی رفت و وضع داخلی حزب و مسأله‌ی صلح برست‌لیتوفسک و نتایج حاصل از هفتمین کنگره را به اطلاع پیشوایان حزبی آن‌جا رسانید.

سوردلف ضمن تشریح لزوم انعقاد قرارداد صلح و با توجه به خطر مداخله‌ی خارجی که جمهوری جوان شوروی را تهدید می‌کرد مهم‌ترین وظیفه‌ی حزب را چنین تعیین کرده بود: «باید توده‌ها را برانگیخت و برای جنگ آماده نمود. در هر جا، در هر گوشه، در هر رهگذر مردم را به تشکیلات قوای جنگ‌جو دعوت کرد.» در پطروگراد، مسکو و نیژنی سوردلف برای تشریح سیاست حزب و تفسیر نظریات لنین و استالین و تأمین وحدت حزب و افشای روش تجزیه‌طلبی و نفاق‌جویی کمونیست‌های «چپ» و تروتسکی و آماده کردن کشور برای مبارزات آینده سخنرانی می‌کرد. در پنجمین کنگره‌ی شوراها که در چهارم ژوئیه ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شد سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» شدیداً علیه لنین و

بلشویک‌ها و صلح برست‌لیتوفسک به مخالفت برخاستند و از گولاگ‌ها دفاع کردند و از سیاستی که شوروی در دهات اتخاذ کرده بود انتقاد نمودند و جداً خواستار شدند که مبارزه علیه گولاگ‌ها قطع گردد و از ارسال دسته‌جات خواروبار برای کارگران خودداری به عمل آید. سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» وقتی دیدند تمام پیشنهادات آن‌ها از طرف اکثریت اعضای کنگره رد شد مصمم شدند با قتل میرباخ، سفیر آلمان، کشمکش مسلح با آلمان‌ها ایجاد کنند و هم‌چنین در صدد برپا کردن شورش در مسکو برآمدند.

همان‌طوری که بعداً طی محاکمه‌ی «بلوک دست راستی‌ها و تروتسکیست‌ها» معلوم شد فعالیت‌های تحریک‌آمیز سوسیالیست‌های «چپ» کاملاً با اطلاع و رضایت بوخارین و تروتسکی بود و جزئی از نقشه‌ی کلی توطئه‌ی ضدانقلابی طرفداران بوخارین و تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» را تشکیل می‌داد. ولی اقدامات سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» در ظرف چند ساعت درهم شکسته شد. بر حسب پیشنهاد لنین و سوردلف با عجله‌ی تمام در محله‌های مسکو و اطراف آن دسته‌جات مسلحی از کمونیست‌ها و اعضای «جوانان کمونیست» و کارگران تشکیل گردید. واحدهای ارتش سرخ و چریک‌های مسلح برای جنگ آماده شدند. در سراسر شهر مأمورینی گماشته شد. در تمام کوچه‌ها قراولان و گشتی‌ها در حرکت بودند. محافظین تجارت‌خانه‌ها و ساختمان‌های مهم و تأسیسات دولتی تقویت گردیدند. دسته‌جات جنگی سوسیالیست رولوسیونرها خلع سلاح شدند و کمیته‌های حزب سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» منحل گردیدند. رفتار سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» سبب شده بود که سوردلف در همان ابتدای امر دقیقاً مواظب جریان کارها باشد و خود را برای مواجهه با هر پیشامدی آماده کند. مراقبت‌های او

کنگره را از کلیه‌ی اعمال تحریک‌آمیز سوسیالیست رولوسیونرها حفظ نمود. سوردلف با سمت رئیس کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه، چهار کنگره‌ی شوراها را اداره کرد (کنگره‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم). به‌واسطه‌ی حسن اداره‌ی او در کنگره راجع به هر مسأله‌ی پیچیده‌ای سریعاً و صحیحاً تصمیم گرفته می‌شد. چون منشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرهای راست و «چپ» از هر بهانه‌ای برای اُستراکسیون و به‌هم‌زدن جلسه استفاده می‌کردند اداره‌ی امور کنگره‌های اولیه بسیار مشکل بود. سوردلف به هر کسی اجازه می‌داد آزادانه عقیده خود را بیان کند. ولی اظهارات خصمانه و غرض‌آلود را دقیقاً از نظر اصولی تجزیه و تحلیل می‌کرد و به طرف جواب دندان‌شکنی می‌داد. سوردلف در اجرای مقررات بسیار دقیق و سخت گیر بود: بدون ملاحظه از روی ساعت دقایقِ نطق‌ها را می‌شمرد. وای به حال کسی که در نطق کردن کند بود. اگر اعضای کنگره با وقت اضافی موافقت نمی‌کردند دیگر می‌بایستی از رئیس انتظار اغماض داشته باشد. سوردلف در پشت میز ریاست خیلی آرام به‌نظر می‌آمد. تنها به حفظ نظم قناعت نمی‌کرد بل که می‌کوشید که کنگره کارهای مفیدی انجام دهد. به هیچ ناطقی اجازه نمی‌داد که از موضوع خارج شود. سوردلف معانی بسیار دقیق اظهارات ناطقین را درک می‌کرد و هر جا که لازم بود بیانات آن‌ها را اصلاح می‌نمود و این موضوع اهمیت زیادی داشت. وقتی مخالف در مانده‌ای در جست‌وجوی راه بهتری برای بیان افکار خود به این در و آن در می‌زد، سوردلف پیش از او فرمولی که مورد پسند اعضای کنگره واقع بود پیدا می‌کرد. سوردلف خون‌سردی خود را حتی در مقابل حوادث غیرمترقبه و در واقع بحران‌آمیز از دست نمی‌داد.

آکادمیسین یاروسلافسکی یکی از این گونه مواقع را شرح می‌دهد: «من دو جلسه از جلساتی که دارای اهمیت تاریخی هستند به خاطر دارم. یکی از آن‌ها در ۱۹۱۸ در «تالار ستون‌ها»ی عمارت اتحادیه‌ها تشکیل شده بود. در حین جلسه ناگهان کف چوبی تالار، نزدیک ستونی که در پشت جایگاه ریاست واقع بود، در اثر بی‌مبالاتی و انداختن چوب کبریت و یا به علت دیگر آتش گرفته بود. سوردلف ریاست این جلسه را به‌عهده داشت. او را از قضیه مطلع کردیم. می‌بایستی حریق را طوری خاموش کرد که در امور جلسه اختلالی ایجاد نشود. پس از اخذ دستورات لازم به سرعت و بی‌سر و صدا آتش را خاموش کردیم به قسمی که به استثناء چند نفر کسی متوجه حادثه نشد. اما سوردلف مثل این که اصلاً هیچ اتفاقی نافتاده است به اداره‌ی جلسه هم‌چنان مشغول بود. مورد دیگر، من در عمارت «تئاتر بزرگ» بودم. برای اخذ تصمیم راجع به مسأله‌ی صلح برست‌لیتوفسک کنگره‌ی شوراهای در آن‌جا تشکیل شده بود. خبر دادند که کنت میرباخ به‌دست بلیومگین، سوسیالیست رولوسیونر «چپ»، به قتل رسیده است و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» در مسکو و سایر شهرها شورش‌ی به پا کرده‌اند. در موقعی که مأمورین مشغول سرکوبی آن‌ها بودند دو بمب در دالان «تئاتر بزرگ» منفجر شد. عده‌ای از حاضرین با وحشت تمام به طرف در خروج هجوم بردند و عده‌ای دیگر زیر صندلی‌های خود مخفی شدند بدون این که اساساً در صدد تحقیق در اطراف حادثه برآیند. معذالک سوردلف رئیس جلسه، خون‌سردی خود را کاملاً حفظ کرده بود. پس از این که از موضوع مطلع شد با صدایی که به صدای فولاد شباهت داشت و حقیقتاً هم صدای او همان خواص و تأثیر فولاد را دارا بود جلسه را آرام کرد، کسانی را که ترسیده بودند سرزنش نمود و مثل آن که هیچ اتفاقی نیفتاده باشد به اداره‌ی امور جلسه ادامه داد...»

در پنجمین کنگره‌ی شوراها اولین قانون اساسی جمهوری متحده‌ی روسیه شوروی سوسیالیستی، که به وسیله‌ی لنین، استالین و سوردلف نوشته شده است و اولین قانون اساسی شوروی است، به تصویب رسید. جریان تهیه‌ی قانون اساسی، اتحاد بی نظیر، و توافق فکری لنین، استالین و سوردلف و تفاهم کامل و وحدت عقیده‌ی آن‌ها را به‌طور وضوح نشان می‌دهد. در آوریل ۱۹۱۸ کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه کمیسونی را مأمور تهیه‌ی قانون اساسی کرد. سوردلف در رأس این کمیسیون قرار داشت.

استالین طرح «نظریات کلی قانون اساسی جمهوری متحده‌ی روسیه‌ی شوروی سوسیالیستی» را تنظیم کرد که مورد تصویب کمیسیون واقع شد.

در ۱۹ مه کمیسیون کمیته‌ی مرکزی تحت ریاست لنین تشکیل گردید و در اطراف طرحی که به وسیله‌ی کمیسیون کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه تهیه شده بود به مطالعه و شور پرداخت. یک طرح مدادی نقشه‌ی حکومت شوروی که سوردلف ترسیم کرده بود که در موقع مباحثات پر هیجان در کمیسیون راهنمای او باشد محفوظ مانده است. سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» که در کمیسیون شرکت داشتند با توسل به عبارات انقلابی سعی می‌کردند صحت نظریه‌ی خودشان را راجع به استقلال محلی و تجزیه‌ی ارگان‌های حکومت شوروی ثابت کنند تا آن‌جایی که پیشنهاد کردند که باید شوراهای ناحیه‌ای کمیسیرهای محلی تشکیل گردد و احکام کمیته‌ی اجرایی مرکزی و شورای کمیسیرهای محلی به رسمیت شناخته نشود. یکی از اعضای کمیسیون راجع به طرز کار سوردلف چنین می‌گوید:

«سوردلف که عادت داشت در وقت خود و دیگران صرفه‌جویی کند مثل دستگاه دقیق ساعتی که سال‌ها به وسیله‌ی انقلاب کوک شده باشد مرتباً پس از پایان رسانیدن یک

موضوع وارد موضوع دیگر می‌شد و در همان لحظه‌ی اول شروع جلسه همه را دقیقاً و سریعاً به مطالعه در اطراف مسائلی که در آن روز می‌بایستی مورد بحث قرار گیرد وا می‌داشت. چیزهای زاید و مزاحم را به دور می‌انداخت. این کمیسیون که از اعضا و عناصر ناموزون تشکیل یافته بود در دست او سریعاً به یک واحد متجانس که به قسمت‌های هماهنگ مجزا تقسیم شده باشد در می‌آمد.» با تصویب قانون اساسی برای اولین بار نتایج تجربیات ثمربخش توده‌ها در ساختمان شوروی نشان داده شد. ضدانقلابیون داخلی کشور با کلیه‌ی وسایل می‌کوشیدند که پیشرفت پیروزمندانه‌ی حکومت شوروی را متوقف سازند. لذا به قتل پیشوایان شوروی پرداختند. در بیستم ژوئن ۱۹۱۸ ولودارسکی خطیب پرشور انقلاب را مقتول ساختند و در سی‌ام اوت اوریتسکی رئیس کمیسیون فوق‌العاده محلی (چکا) را در پتروگراد به قتل رساندند. در مسکو لنین را زخمی کردند. این خبر تمام کارگران کشور را متأثر و منقلب کرد. در همان روز سوردلف در تعقیب سوءقصد خیانت کارانه‌ای که نسبت به لنین صورت گرفته بود بیانیه‌ای صادر نمود و طی عباراتی موجز کینه‌ی مفرط طبقه‌ی کارگر را نسبت به دشمنان پرولتاریا و آمادگی توده‌ها را برای مبارزه‌ی قطعی یا به قول خود سوردلف برای مبارزه «به منظور قلع و قمع» تأیید نمود. سوردلف چنین می‌نویسد: «طبقه‌ی کارگر با تمرکز بیش‌تر قوای خود و به وسیله‌ی ترور دسته‌جمعی و بی‌رحمانه‌ی کلیه‌ی دشمنان انقلاب سوءقصدهایی که نسبت به پیشوایانش صورت می‌گیرد را پاسخ خواهد داد.»^۱

در روزهای اول زخمی شدن لنین، سوردلف به خانه نمی‌رفت و جز برای حضور در جلسات کارگران اتاق کار خود را ترک نمی‌کرد و در همان جا شب و روز به کارهای زیاد و

^۱ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۱۹۳، چاپ روسی.

کمرشکن حزبی رسیدگی می نمود و در امور دولت کوچک ترین وقفه ای را جایز نمی شمرد. ندرتاً بین مکالمه های تلفنی مختصری استراحت می کرد. البته همه ی کارهای سوردلف را در این جا ممکن نیست نام برد. مخصوصاً در دوره ای که تازه بین حزب و شوراها و بین شوراهای مرکزی و شوراهای ولایتی رابطه برقرار شده بود و دستگاه شوراها که تازه جانشین ماشین خُردشده ی دولت تزاری شده بود داشت قوام گرفت. سوردلف در مقام ریاست کمیته ی اجراییه ی مرکزی روسیه می بایستی مسائل تازه و پیچیده ای را که برای کشور اهمیت فوق العاده داشت حل کند و ضمناً قسمتی از دقت خود را به امور کم اهمیت تر تخصیص دهد. در یادداشت های بعضی از اعضای حزب بلشویک شرح داده شده است که آن ها برای مسائل مختلف به سوردلف مراجعه می کردند و سوردلف همیشه با کمال مهربانی به سؤالات آن ها پاسخ می داد و به احساسات و نظریات آن ها احترام می گذاشت.

سوردلف با اشتیاق سوزان انقلابی وظایف خود را انجام می داد. گرچه در اثر شدت کاری که فوق طاقت بشری بود فرسوده و خسته شده بود معذالک زنده دلی و نشاط خود را از دست نمی داد. نمی توان دقیقاً گفت چه وقت استراحت می کرد. شب ها خیلی دیر حتی گاهی در اواسط شب به منزل برمی گشت، ولی معذالک هنوز کارهایش تمام نشده بود. وقتی به خانه می آمد کیفیتش پر بود از کاغذهایی که می بایست در منزل به آن ها رسیدگی کند «کار امروز را نباید به فردا گذاشت تصمیم مربوط به هر کاری باید در همان روز گرفته شود.» این قاعده ای بود که سوردلف مادام العمر به آن وفادار بود. سوردلف تا اطمینان حاصل نمی کرد که همه ی کارهایش انجام شده و چیزی عقب افتاده ندارد و تا در دفترچه ی خود نقشه ی کار روز بعد را یادداشت نمی کرد از پشت میز خود بر نمی خواست. در این ماه ها

جریان حوادث سرعت گیج کننده‌ای داشت. مثل این که زمان در حال پرواز است. البته ممکن نبود در عقب زمان متوقف ماند. بنابراین لازم بود فردا را پیش‌بینی کرد و راه حل مسائلی را که ممکن نبود روزهای بعد پیش‌آید با دقت پیدا کرد.

هرگز اتفاق نافتاده است که در انجام کارهای کمیته‌ی مرکزی تأخیری روی دهد. سوردلف وسائل سریع انجام کار را کاملاً تأمین می‌کرد. لنین بعدها راجع به سوردلف چنین می‌گفت:

«برای تمام کسانی که با رفیق سوردلف کار می‌کردند کاملاً محسوس بود که استعداد خارق‌العاده سوردلف در فن سازمان است که چیزی را که ما حقاً به آن افتخار می‌کردیم، به‌وجود آورده و برای ما امکان کار منظم، مناسب و معقول را که شایسته‌ی توده‌های متشکل کارگر است، کاری که بدون آن ممکن نبود هیچ‌گونه موفقیتی به‌دست آید، کاری که کاملاً نیازمندی‌های انقلاب را تکافو می‌کرد، تأمین می‌نموده است»^۱

سوردلف برای اعمال دقیق سیاست حزبی در مسأله روستایی دقت و کوشش زیادی مصروف می‌داشت و با جدیتی خستگی‌ناپذیر برای تقویت شوراها در دهات و برای اتحاد دهاقین بی‌چیز و جلب پشتیبانی دهاقین متوسط نسبت به مقاصد حکومت شوروی، مبارزه می‌کرد. سوردلف در سازمان تربیت زنان کارگروه دهقان و جنبش اتحادیه‌ای کارگران و تشکیلات جوانان کمونیست که به تازگی تأسیس شده بود همکاری مؤثری داشت.

^۱ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۱۹۳، چاپ روسی.

سوردلف کلیه‌ی کارهای مقدماتی مربوط به تشکیل کنگره‌ی نوامبر ۱۹۱۸ زنان و امور اولین جلسه‌ی فراکسیون بلشویک کنگره را اداره کرد و در تنظیم صورت‌اعضای هیأت رئیس و تهیه موضوعاتی که می‌بایستی در دستور جلسه گذاشته شود کمک نمود و کنگره را به نام کمیته‌ی مرکزی افتتاح کرد. سوردلف برای تهیه‌ی کادر (افراد تعلیم دیده) کوشش زیادی صرف می‌کرد، دانشگاه کمونیست یعنی آموزشگاه عالی که کادرهای حزبی و کارمندان لازم برای اداره‌ی امور تأسیسات مختلفه‌ی شوروی را تربیت می‌کرد و بعدها به اسم او نامیده شد را تأسیس کرد. سوردلف اولین برنامه‌ی این دانشگاه و مواد درسی آن را تهیه و تنظیم کرد. خودش در آنجا تدریس می‌کرد و در تهیه و تربیت یک دسته معلمین برای تدریس دائمی دانشگاه شرکت داشت.

یکی از مختصات سازمان شوروی این است که با توده‌های ملت به‌وسیله رشته‌های ناگسستگی مربوط است. سوردلف همیشه اهمیت این منبع قدرت حکومت شوروی را متذکر می‌شد:

«ما همه به خوبی می‌دانیم که فقط به‌واسطه‌ی وجود پیوندهای محکم و صمیمانه‌ی ما با توده‌های وسیع کارگر و دهاقین است که ما می‌توانیم تمام تصمیماتی را که اتخاذ می‌کنیم به‌موقع اجرا درآوریم، فقط تا حدودی که ما بتوانیم از میان توده عده‌ی کافی کارگر فعال و هوشیار که در زندگی بتوانند مقاصد پیش‌بینی شده را اجرا کنند انتخاب کنیم و کادرهایی از این‌گونه رفقا در اختیار خود داشته باشیم می‌توانیم بگوییم که پیروزی تأمین شده است.»

سوردلف قصد داشت برای اداره امور کشور کادرهای کارگران فهمیده و تعلیم‌یافته به‌وجود آورد، ولی اجرای این منظور وقت زیادی لازم داشت. سوردلف می‌دانست که مردم

خودشان این کادرها را در جریان ساختمان رژیم شوروی به وجود خواهند آورد و همان طوری که لنین بر سر آرامگاه سوردلف اظهار کرده است این مسأله در جریان توسعه و تکامل حکومت شوروی حل شد: «انقلاب، طبقات بی شماری از کارگران و دهاقین به وجود خواهد آورد که معرفت عملی زندگانی و هنر سازمانی را - اگر فردی نباشد لااقل به طور جمعی - دارا باشند، چیزی که بدون آن میلیون ها نفر از قشون کارگری نمی توانند پیروزی را به دست آورند.»^۱

سوردلف و دفاع از کشور

قسمت مهمی از کوشش های سوردلف صرف سازمان دفاع کشور شده است. نام او برای همیشه با تاریخ پیدایش قشون دلاور سرخ به طرزی جدایی ناپذیر توأم است. حزب لنین در همان روزهای اول پیدایش خود وسایل قیام مسلحانه علیه تزاریسیم را تهیه می دید و برای این منظور به تشکیل قوای جنگ جوی پرولتاریا پرداخت. با وجود سخت گیری های وحشیانه ی حکومت تزاری، بلشویک ها که حبس و اعدام را به چیزی نمی شمردند و اعضای حزب و کارگران غیرحزبی که نسبت به مقاصد انقلاب وفادار بودند، فنون قیام مسلحانه را در تشکیلات جنگی فرا می گرفتند. در این سازمان های جنگی است که استعداد و هنر سروران قشون سرخ، وروشیلوف، ظاهر شده است و سردار نظامی ارتش سرخ، فرونزه، نیز حرفه ی نظامی خود را در همین سازمان ها شروع کرد. سوردلف، کی روف، کوی بیچف و

^۱ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه ۸۳، چاپ روسی.

عده‌ی زیادی از پیشوایان حزبی و سازمان‌دهندگان قشون سرخ در تشکیلات جنگی همکاری داشتند. سوردلف در بهار و تابستان سال ۱۹۰۵ بعد از سومین کنگره‌ی حزب به سازمان‌های سواحل ولگا سرکشی کرد و در اطراف تدارکات قیام مسلحانه با پشت کار زیادی به تبلیغ پرداخت و در اورال دسته‌جات کارگران جنگ‌جو را تشکیل داد و نقشه‌ی قیام مسلحانه یکاثرین بورگ را طرح نمود و تاکتیک جنگ در کوچه‌ها و انواع تسلیحات را مورد مطالعه قرار داد. برای پیشوای بلشویک که توده‌ها را برای مبارزه‌ی قطعی علیه تسلیحات بیدادگران آماده می‌کرد داشتن معلومات و اطلاعات نظامی بسیار ضروری بود. اینک این اطلاعات مورد استعمال پیدا کرد.

سوردلف، فرزند وفادار میهن، ملل روسیه شوروی را به دفاع از کشور سوسیالیستی دعوت می‌کرد. وی چنین می‌گفت:

«رفقا، موقعی آمده است که ما اشخاص متفنن سابق به طرف‌داری دفاع ملی برخاسته‌ایم و به این جهت که در شوروی قدرت در دست پرولتاریا و دهاقین بی‌چیز است وقتی که این میهن پرولتاریا و دهاقین بی‌چیز، این میهن سوسیالیستی در معرض خطر واقع شود، هر یک از ما، هر کس که باشد، با تمام قوا در مقابل هر حمله‌ای، از هر جا، که متوجه میهن سوسیالیستی باشد مقاومت خواهد کرد.»^۱ در پانزدهم ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی فرمان تشکیل ارتش سرخ را صادر کرد. ادارات نظامی و مراکز سربازگیری تحت‌نظر شوراها تأسیس شد و طبق دستور سوردلف به فعالیت دامنه‌داری پرداخت. وقتی که هنوز خطر هجوم آلمان‌ها رفع نشده بود و قشون آن‌ها، که از نظر فنی کاملاً مجهز بودند، پطروگراد

^۱ ژ. سوردلف، مقالات و نطق‌ها، صفحه‌ی ۱۱۲، چاپ سیاسی دولتی ۱۹۳۹ روسیه.

را تهدید می کردند صدها داوطلب ارتش جدید شوروی در مقابل مهاجمین آلمانی سدی تشکیل دادند. در ظرف دو ماه و نیم بیش از صد هزار داوطلب ارتش سرخ شدند، معذالک حکومت شوروی نمی توانست به قشون داوطلب اکتفا کند. می بایستی دسته جات پراکنده ی ارتش سرخ را به قشون منظم و متعددی که اجزای آن به وسیله انضباط آهنین به هم جوش خرده باشد تبدیل کرد و به جای خدمت داوطلب، نظام وظیفه ی عمومی برقرار نمود.

سوردلف می گفت: «باید قشون منظمی به وجود آورد که نه تنها متکی به اصول خدمت داوطلبانه باشد بل که اساس آن بر تفاهم صحیح عمومی افراد، بدون استثناء، که خدمت در این ارتش از وظایف اولیه ی مدنی آن ها در مقابل حکومت شوروی که خودشان به وجود آورده اند می باشد قرار گرفته باشد.»^۱ در بیست و دوم آوریل ۱۹۱۸ کمیته ی اجراییه ی مرکزی روسیه فرمانی برای تعلیمات عمومی کلیه ی کارگران صادر کرد. سوردلف توجه کامل شوراها به سازمان قشون معطوف می داد و اگر تا آن موقع فقط قسمت های مخصوص شوراها در مسائل نظامی مسئولیت داشتند از آن پس تمام شورا روی هم رفته در مقابل کمیته ی اجراییه ی مرکزی روسیه مسئول سازمان دفاعی کشور قرار داده شد. کمیته های نظامی محلی، ناحیه ای، ولایتی و ایالتی تشکیل شد. سوردلف راجع به سربازگیری، اجرای کامل تصمیمات کمیته ی اجراییه ی مرکزی روسیه را دقیقاً خواستار بود. برای بازرسی حُسن اجرای دستورات حکومت و دادن گزارش های منظم کمیسیون هایی به ولایات فرستاده شدند. این کمیسیون ها مرکب بودند از کسانی که سوردلف آن ها را شخصاً از بین اعضای کمیته ی اجراییه ی مرکزی انتخاب می کرد.

^۱ همان.

لنین، استالین و سوردلف با کوشش خستگی ناپذیر برای تحکیم قدرت جنگی قشون سرخ فعالیت می کردند و روحیه مبارزه جویی سربازان را تقویت می نمودند. در روزهای سختی که دسته جات مسلح گارد سفید و قوای مداخله طلبان حلقه‌ی محاصره‌ی خود را دور حکومت جمهوری جوان شوروی تنگ تر می کردند مسأله‌ی دفاع اهمیت فوق‌العاده کسب کرده بود. در مرحله‌ی اول جنگ داخلی هیچ مسأله‌ی دفاعی را نمی توان پیدا کرد که تصمیم راجع به آن بدون شرکت مستقیم سوردلف اتخاذ شده باشد.

لنین و سوردلف در کرملین به اخبار عملیات نظامی قشون سرخ در تمام جبهه‌ها رسیدگی می کردند. در مارس ۱۹۱۸ وقتی که مهاجمین آلمانی به طرف اوکراین پیش می رفتند وروشیلف، رئیس شورای لوگانسک، به سوردلف چنین تلگراف کرد:

«واحدهای قشون سرخ در حال تشکیل شدن است، قشونی که آماده خواهد بود به اولین فرمان در هر محلی که دستور داده شود وارد عمل گردد. من این جا به کار ادامه خواهم داد. در محل مشغول تشکیل قشون هستیم که با آن به طرف جبهه حرکت کنیم.» قشونی که تحت فرماندهی وروشیلف قرار داشت در نبرد با مهاجمین آلمانی افتخار و شهرت زیادی به دست آورد. این قشون به طرف تساریتسین (استالین گراد کنونی) که در آن جا تحت فرماندهی استالین جنگ بسیار سختی با قوای ژنرال کراسنف، مزدور فرماندهی آلمان، در جریان بود راهی باز کرد. دفاع قهرمانانه‌ی تساریتسین یکی از صفحات پرافتخار جنگ داخلی روسیه را تشکیل می دهد. استالین و نزدیک ترین رفیق مبارز او، وروشیلوف، با لنین و سوردلف ارتباط دائم داشتند و وضع جبهه‌ی تساریتسین و خراب کاری‌های تروتسکی و

هم‌دستانش^۱ را به آن‌ها اطلاع می‌دادند و با تمام قوا می‌کوشیدند که برای تساریتسین کمک‌هایی به‌دست آوردند. در دوم اکتبر استالین به لنین و سوردلف اطلاع داد که شورای انقلابی جنگ در ارسال مواد جنگی به جبهه‌ی جنوب تأخیر کرده است و وضع تساریتسین بیش‌ازپیش وخیم شده است. کمی بعد استالین و وروشیلِف، با خشم زیاد فرمان خراب‌کارانه‌ی تروتسکی را، که سعی می‌کرد جبهه‌ی جنوب را تجزیه کند و دفاع آن را با عدم موفقیت مواجه سازد، به اطلاع لنین و سوردلف رسانیدند. در بحرانی‌ترین موقع استالین به‌وسیله‌ی تلفن مستقیماً با سوردلف ارتباط پیدا می‌کند:

«استالین: من تازه وارد تساریتسین شدم. تا کنون حتی یک خمپاره و یک گلوله هم به ما نرسیده است. وضع جبهه بسیار وخیم است. تصور می‌کنم که وقفه در ارسال مواد جنگی یک امر اتفاقی نیست، بل که دست ماهره‌ی در کار است که انهدام تساریتسین را به پایان برساند. کشف این که چه کسی ممکن است در این شکست ذی‌نفع باشد مشکل نیست. من اعلام می‌کنم که این مسأله را بدون حل گذاشتن غیرقابل قبول است و عملی جنایت‌آمیز محسوب می‌شود، فعلاً همین. من برای این که وخامت اوضاع را به اطلاع کمیته‌ی مرکزی برسانم به مسکو می‌روم. قزاق‌ها در پنج ورستی ولگا در جنوب سارپتا هستند. با وجود این سیتین و طرفداران او از ارسال گلوله برای ما امتناع می‌ورزند. به رفیق کارپف بگو که این وضع غیرقابل اغماض نیست. منظورم از کارپف ولادیمیر ایلیچ است. من حرف دیگری ندارم. استالین.»

^۱ تروتسکی خود کمیساریای جنگ و فرمانده ارتش سرخ بود و این گمانه‌های نویسنده گزافه‌آمیز است.

«سوردلف: من دیروز کارپف را دیدم. یکی دو روز دیگر شروع به کار خواهد شد. الان به تمام مراکز تلفن خواهم کرد و مؤکداً خواهم خواست که بدون درنگ مهمات لازم بفرستند و راجع به علت تأخیر رسیدگی به عمل آوردند و مقصر این را شدیداً به مجازات برسانند. برای تبدیل تساریتسین به نقطه‌ی مخصوص جنگی مدارک لازم را با خود بردار. امید است به زودی دیدار تازه شود. من رونوشت تلگراف‌هایی که مخابره کرده‌ام برایت می‌فرستم».

«استالین: من کلیه‌ی مدارک را با خود خواهم برداشت و به زودی حرکت خواهم کرد. احترامات مرا به کارپف برسان. درود بر کارپف، خداحافظ. درود بر تو، خداحافظ.»^۱

لنین و سوردلف با نظری تحسین‌آمیز جریان دفاع قهرمانانه‌ی تساریتسین را تعقیب می‌کردند و برای کمک مؤثر به تساریتسین به متصدیان قسمت‌های نظامی دستورات مؤکدی صادر می‌نمودند. در اثر دخالت لنین و سوردلف سیاست خائنانه‌ی تروتسکی و هم‌دستان آن‌ها به کلی عقیم ماند. در پانزدهم اکتبر لنین و سوردلف امریه‌ی زیر را به شورای نظامی انقلابی صادر کردند:

«لازم است برای کمک به تساریتسین اقدامات فوری به عمل آورید. اجرای امر را گزارش دهید. سوردلف، لنین.»

کمی بعد مجدداً سوردلف لزوم اقدام فوری برای رساندن مهمات را به تساریتسین تأکید کرد. مدارکی که از آن زمان در دست داشت نشان می‌دهد که بین استالین، وروشیلِف،

^۱ روزنامه‌ی پراودا، ۱۶ مارس ۱۹۳۸.

لنین و سوردلف در کلیه‌ی مسائل دفاع تساریتسین تماس نزدیکی وجود داشت و همین امر در موفقیت مبارزه‌ی شجاعانه‌ی قشون سرخ در تساریتسین زُل قاطعی بازی کرد. نه تنها از تساریتسین بل که از کلیه‌ی جبهه‌ها راجع به عملیات قشون سرخ و لزوم اتخاذ تصمیمات مختلف به منظور تأمین پیروزی قطعی تلگراف‌های زیادی به سوردلف می‌رسید. سوردلف غالباً با فرماندهان نظامی ملاقات می‌کرد و دستورات لازم صادر می‌نمود و به آن‌ها در تأمین موفقیت جبهه‌های جنگ داخلی کمک می‌کرد.

در پاییز سال ۱۹۱۸ سوردلف شخصاً به کی‌روف، که برای مأموریت مهمی عازم هشترخان بود، دستورات مفصلی داد. فرووزه، ارجونیکیدزه و کوی بیچف و سایر کسانی که در فتوحات درخشان ارتش سرخ سهم به‌سزایی داشتند با سوردلف دائماً در تماس بودند و در اداره‌ی امور مربوط به نبرد علیه دشمنان میهن سوسیالیستی از او کمک می‌گرفتند. سوردلف اعضای سیاسی قشون را شخصاً تعیین می‌کرد. او کلیه‌ی اعضای حزب را کاملاً می‌شناخت و قابلیت و استعداد عملی و سیاسی هر کارگر را به خوبی تشخیص می‌داد. سوردلف بهترین افراد حزبی را برای ارتش سرخ انتخاب می‌کرد. اعضای سیاسی این ارتش را قوی‌ترین، سرسخت‌ترین و مجرب‌ترین بلشویک‌ها تشکیل می‌دادند. تا آخرین روزهای حیاتش سوردلف با کوشش خستگی‌ناپذیر برای تحکیم قدرت دفاع کشور و تقویت قشون سرخ زحمت می‌کشید. در سال ۱۹۱۹ شب هشتمین کنگره‌ی حزب، در بحبوحه‌ی مبارزه علیه مداخله خارجی و ضدانقلابیون داخلی، موقعی که جمهوری جوان شوروی در معرض خطر بزرگی واقع بود، سوردلف در بیانیه‌ی حزبی که به دستور کمیته‌ی مرکزی انشاء کرده بود تمام کمونیست‌ها و طرفداران انقلاب کارگری را دعوت کرد که قوای خود را برای مبارزه با

مهاجمین و ضدانقلابیون به کار اندازند. سوردلف ایمان قلبی خود نسبت به پیروزی قطعی کارگران را به توده‌های انقلابی تلقین می‌کرد.

مرگ در حین انجام وظیفه

سوردلف در آخرین ماه‌های حیاتش دائماً در حرکت بود. به لتونی، بلاروس، پتروگراد و خارکف مسافرت کرد. سوردلف در سومین کنگره‌ی حزب کمونیست (بلشویک) و سومین کنگره‌ی شوراهای اوکراین شرکت کرد. لازم بود که تیرگی اوضاع اوکراین که در اثر عملیات خراب‌کارانه‌ی «کمونیست‌های چپ» تحت رهبری خائن ماسک‌دار و تروتسکیست، پیتاکف پیش آمده بود، برطرف شود. سوردلف اهالی اوکراین را دعوت کرد صمیمانه وحدت حزبی را حفظ کنند و به آن‌ها کمک کرد که برای عضویت کمیته‌ی مرکزی جدید حزب کسانی را که پیش‌رفت و هماهنگی کار را بیش‌تر می‌توانند تأمین کنند انتخاب نمایند. سوردلف می‌گفت:

«آن‌جا، در روسیه همه‌ی رفقا می‌دانند که فقط به واسطه‌ی وجود یک سازمان قوی و متحد و به‌واسطه‌ی نبودن دو دستگی و نفاق در حزب ما و به علت وجود هدف مشترک و اراده‌ی واحد است که ما توانستیم مدت هجده ماه، قدرت را در دست داشته و آن را هم چنان حفظ کنیم. شما باید منازعات کوچکی را که باعث از هم پاشیدگی شماست کنار بگذارید.

باید به اهالی شمال که دچار گرسنگی هستند کمک کنید و به کانون انقلاب روسیه مساعدت نمایید.»^۱

در کنگره‌ی شوراهای اوکراین، سوردلف اشتراک منافع پرولتاریا روس و اوکراین را مؤثراً تأیید کرد:

«در تمام جبهه‌هایی که حکومت شوروی در مقابل هجوم دسته‌جات امپریالیست جنگیده است، حزب کارگران و دهقانان روسیه و کارگران و دهاقین اوکراین پهلوی هم بوده‌اند و خونی که مشترکاً در مبارزه مشترک ریخته شده است این دو جمهوری شوروی را به وسیله‌ی وظیفه‌ی مشترک و آرمان واحد و عالی با هم متحد کرده است.»^۲

صدای سوردلف که با حرارت زیاد، حزب و تمام ملت‌های ساکن کشور شوروی را برای مبارزه‌ی بی‌رحمانه علیه متجاوزین و خائنین منافع طبقه‌ی کارگر به وحدت و یگانگی دعوت می‌کرد در سراسر روسیه منعکس شد. سوردلف برای متشکل کردن صفوف پرولتاریا دائماً صمیمانه فعالیت می‌کرد. چنین به نظر می‌رسید که قوه‌ای وجود ندارد که بتواند، ولو برای یک لحظه هم که باشد، جلوی فعالیت این مارکسیست-لنینیست سرسخت و مجرب را بگیرد. مشغله‌ی پرهیجان سوردلف درست موقعی که فعالیت او به منتهای شدت خود رسیده بود و برای او امکان فعالیت بیش‌تر نیز وجود داشت ناگهان متوقف شد. سوردلف که در اثر حبس‌ها و تبعیدها و فعالیت‌های حزبی ضعیف شده بود توانست در مقابل بیماری سخت

^۱ ژ. سوردلف، مقالات و نطق‌ها، صفحه‌ی ۱۶۵، چاپ سیاسی دولتی ۱۹۳۹ به روسی.

^۲ همان.

آنفولانزا مقاومت کند. سوردلف از کنگره‌ی حزب اوکراین مراجعت کرد. بین خارکف و مسکو قطار او چندین بار ایستاد. مردم زیادی برای دیدن او آمدند. سوردلف می‌بایستی مسائل بی‌شماری را که مبارزین حزبی ولایات با او در میان می‌نهادند، حل کند.

در اریول در میتینگ کارگران راه آهن نطقی ایراد کرد و نمایندگان دهاقین را نزد خود پذیرفت و مثل همیشه با شدت فوق‌العاده‌ای کار می‌کرد، به سؤالاتی که از وی می‌کردند پاسخ دقیق و روشن می‌داد و دستورات لازم را صادر می‌نمود. سوردلف در بین راه احساس کسالت کرد. شب هفتم مارس وارد مسکو شد، ولی روز بعد با وجود کسالت کار را ترک نکرد و تمام روز را در کمیته‌ی اجراییه‌ی مرکزی گذراند. کارهای فوری به اندازه‌ای زیاد بود که سوردلف نمی‌توانست خود را به این فکر تسلیم کند که مریض است. در آن موقع مقدمات هشتمین کنگره‌ی حزب را تهیه می‌دیدند. نمایندگان ولایات پی‌هم وارد می‌شدند و می‌بایستی گزارش سازمان کمیته‌ی مرکزی را به این کنگره تقدیم کرد. شب که سوردلف به خانه برگشت دیگر کاملاً حس کرد که مریض است. سی و نه درجه تب داشت. مرض رو به چیرگی گذاشته بود. سوردلف بستری شد و دیگر از بستر بیماری برنخواست. روزهای اول با وجود تب شدید -چهل درجه و بیش‌تر- سوردلف به‌هیچ‌وجه مایل نبود که دست از کار بکشد. به وسیله‌ی تلفن با لنین صحبت می‌کرد. حاضر نمی‌شد تلفن را از پهلویش بردارند. تا این که لنین تأیید کرد که طیب مکالمه‌ی تلفنی را برای او ممنوع کرده است. حتی در مسائل شخصی کلام لنین در سوردلف تأثیر و نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت.

مرض با سرعت بی‌مانندی به‌جلو می‌راند. سوردلف گاه‌گاه از هوش می‌رفت ولی همین که به هوش می‌آمد از کسانی که دور و برش بودند راجع به امور حزبی و تدارکات

کنگره سؤالات گوناگونی می کرد. چند روز قبل از فوت سوردلف، استالین به دیدن او آمد و لنین در آخرین لحظه‌ی حیات سوردلف بر بالین او بود. لنین و استالین و سوردلف را رشته‌های دوستی عمیق و دلبستگی متقابل به هم متصل می کرد. آن‌ها با هم حزب بلشویک را تأسیس و کادرهای بلشویکی آن را تربیت کرده بودند. با هم پهلو به پهلو در رأس پرولتاریای انقلابی روسیه پیش می رفتند و با هم اولین دولت سوسیالیستی جهان را تشکیل داده بودند و وسایل دفاع آن را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی فراهم نموده بودند. در شانزدهم مارس ۱۹۱۹ ساعت چهار سوردلف از جهان رخت برپست در حالی که سن او هنوز به سی و چهار سال نمی رسید. تمام کشور از درگذشت فرزند حقیقی میهن، رفیق مبارز و همکار لنین و استالین غرق ماتم شد. سیل عظیمی از اهالی مسکو و سایر شهرها جلوی تابوت سوردلف که در «تالار ستون‌ها»ی عمارت اتحادیه‌ها قرار داشت در حرکت بود. مراسم تدفین جنازه در روز هجدهم مارس در میدان سرخ پای دیوار قصر کرملین به عمل آمد. در روز انجام مراسم تدفین، لنین در جلسه‌ی خصوصی کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه چنین گفت:

«ما پیشوای پرولتاریایی را به خاک سپردیم که بیش تر و پیش تر از هر کس برای متشکل کردن و به دست آوردن پیروزی طبقه‌ی کارگر کار کرده است.

درست موقعی که رژیم شوروی در سراسر جهان محبوبیت و شهرت فوق‌العاده‌ای کسب کرده است، موقعی که خبر مبارزه‌ی پرولتاریای متشکل شوروی در راه ایده‌آل خود با سرعت گیج‌کننده‌ای در جهان منتشر می شود ما جثه‌ی نماینده‌ی پرولتاریایی که عملاً طرز مبارزه در راه ایده‌آل ما را به ما نشان داد به خاک می سپاریم. میلیون‌ها کارگر گفته‌ی ما را تکرار خواهند کرد: «افتخار ابدی بر رفیق سوردلف» ما بر مزارش رسماً سوگند یاد می کنیم

که با حرارتی بیش‌تر برای سرنگون کردن سرمایه و رهایی کامل کارگران مبارزه خواهیم کرد.»^۱

در همین روز لنین هشتمین کنگره را افتتاح کرد. اولین نطق او در کنگره‌ی حزب راجع به سوردلف بود:

«رفقا، اولین گفتار کنگره‌ی ما باید درباره‌ی رفیق ژاکب میخائیلویچ سوردلف باشد، رفقا همان‌طوری که امروز عده‌ی بی‌شماری بر سر قبر سوردلف تأیید کرده بودند اگر ژاکب سوردلف برای حزب ما و برای تمام جمهوری شوروی یک سازمان‌دهنده‌ی اصلی محسوب می‌شود وجود او برای کنگره‌ی حزب گران‌بهاتر و به آن نزدیک‌تر بود. ما رفیقی را از دست داده‌ایم که روزهای آخر عمر خویش را کاملاً وقف کنگره کرده بود. این‌جا غیبت او در تمام مراحل کار ما محسوس خواهد بود و به‌خصوص کنگره غیبت او را شدیداً احساس خواهد کرد. رفقا، پیشنهاد می‌کنم به افتخار یادبود او از جا برخیزیم.» (همه برمی‌خیزند)^۲

استالین در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ژ. م. سوردلف» وصف کاملی از سوردلف به‌دست می‌دهد:

«افراد و پیشویانی از طبقه‌ی کارگر وجود دارند که از آن‌ها در جراید چندان سختی به‌میان نمی‌آید شاید به این جهت که آن‌ها خودشان همین‌طور مایل‌اند، ولی معذالک همین

^۱ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۸۴، چاپ روسی.

^۲ آثار لنین، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۱۱۳، چاپ روسی.

اشخاص شیره‌های حیاتی و پیشوایان حقیقی جنبش انقلابی محسوب می‌شوند. سوردلف یکی از این‌گونه پیشوایان بود. سوردلف تا مغز استخوان، ذاتاً، عادتاً بنا بر تربیت انقلابی و فعالیت خستگی‌ناپذیر خود به تمام معنی یک سازمان‌دهنده بود. وقتی که حکومت در دست پرولتاریا است معنی پیشوا بودن و سازمان‌دهنده بودن چیست؟ معنی آن این نیست که شخص همکارانی انتخاب کند و دستگاه اداری به‌وجود آورد و به وسیله‌ی آن دستوراتی صادر نماید. در وضعی که ما قرار داریم پیشوا بودن یعنی قبل از هر چیز کارگران خود را شناختن، مراتب لیاقت آن‌ها را تشخیص دادن، مُمسِنات و معایب آن‌ها را درک کردن، طرز گفتگوی با آن‌ها را دانستن و سپس دانستن هر کس چه کاری را در خور است، به قسمی که:

۱. هر کارگر بر حسب لیاقت شخصی حداکثر فایده را به انقلاب عاید دارد.
۲. هر کارگر حس کند کاری که به او رجوع شده کاملاً مناسب اوست.
۳. این طرز تقسیم کار نه فقط منتهی به ایجاد وقفه در کارها نشود بل که روی هم‌رفته هم‌آهنگی و وحدت و پیش‌رفت عمومی کار را تأمین کند.
۴. جهت کار سازمان‌داده‌شده آماده، و تحقّق ایده‌ی سیاسی‌ای که برای آن چنین کاری به‌عمل آمده است باشد.

سوردلف برای حزب ما و دولت ما یک چنین پیشوای سازمان‌دهنده‌ای بود. دوره‌ی بین ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ مرحله‌ی تغییر و تحول عمده‌ی حزب ما و کشور ما محسوب می‌شود. در این دوره حزب ما برای اولین بار در تاریخ بشریت قدرت جدید، قدرت شوراها، قدرت کارگران و دهاقین به‌وجود آمد. حزبی را که تا آن موقع نهانی بود در مسیر تازه‌ی رهبری کردن، شالوده‌ی سازمانی دولت جدید کارگری را ریختن، شکل‌های سازمانی روابط متقابل

حزب و شوراها را یافتن، اداره‌ی حزب و توسعه‌ی معمولی شوراها را تأمین کردن، این است پیچیده‌ترین مسأله‌ی سازمانی‌ای که حزب ما با آن مواجه بود. کسی را در حزب نمی‌توان یافت که انکار کند که ژاکب سوردلف اگر اولین کس نباشد یکی از اولین کسانی بود که با هوش مندی و عزم راسخ مسأله‌ی سازمانی مربوط به ساختمان روسیه‌ی نو را حل کرد.

ژ. م. سوردلف و کار او در حزب ما یک چیز اتفاقی نیست. ایدئولوگ‌ها و عمال بورژوازی خیلی میل دارند حملات کهنه‌ی خود را دایر بر این که بلشویک‌ها از بنا کردن عاجز بوده و فقط می‌توانند خراب کنند، تکرار نمایند. ژ. م. سوردلف و کارش بطلان این ادعا را ثابت کرد. حزبی که بناکنندگان عالی‌قدری چون سوردلف به وجود می‌آورد می‌تواند با سربلندی اعلام دارد که همان‌طوری که کهنه را منهدم می‌کند می‌تواند نو را بسازد.^۱

حزب و تمام ملت شوروی صادقانه خاطره‌ی رفیق سوردلف، انقلابی عالی‌مقام طبقه‌ی کارگر، فرزند فداکار میهن، همکار لنین و استالین را برای همیشه در قلب خود نگاه می‌دارد.

^۱ لنین و استالین راجع به سوردلف - چاپ حزب صفحه‌ی ۱۵-۱۷ سال ۱۹۳۷.



ما پیشوای پرولتاریایی را به خاک سپردیم که بیش‌تر و پیش‌تر از هر کس برای متشکل کردن و به‌دست آوردن پیروزی طبقه‌ی کارگر کار کرده است.

درست موقعی که رژیم شوروی در سراسر جهان محبوبیت و شهرت فوق‌العاده‌ای کسب کرده است، موقعی که خبر مبارزه‌ی پرولتاریای متشکل شوروی در راه ایده‌آل خود با سرعت گیح‌کننده‌ای در جهان منتشر می‌شود ما جثه‌ی نماینده‌ی پرولتاریایی که عملاً طرز مبارزه در راه ایده‌آل ما را به ما نشان داد به خاک می‌سپاریم. میلیون‌ها کارگر گفته‌ی ما را تکرار خواهند کرد: «افتخار ابدی بر رفیق سوردلف» ما بر مزارش رسماً سوگند یاد می‌کنیم که با حرارتی بیش‌تر برای سرنگون کردن سرمایه و رهایی کامل کارگران مبارزه خواهیم کرد.

لنین